

۲۹/۱/۱۹۴۷

کتابخانه

۷۴۴۶۸۶
۷۴۴۴۲

۷۴۴۶۸۶

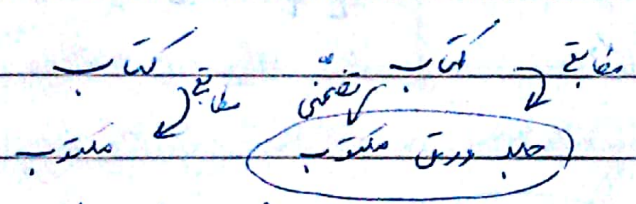
منطق

۱۹، ۱۱، ۷۷

تجريد المتعلق من حواجه لغيره الدين طوس
الحواشي المتضمنه من علامه حلي (شكر حواجه)

کتاب فروع فی آئینه
چهارم راه تجرید - دله عشر
بهشت جنوب - دله دوا

س : دلالت متضمنی آیا فرع بر مطابقی است ؟ التزامی چگونه ؟
یعنی هر دو دلالت با هم حتمی یا مستقلا فقط متضمنی عقده بوجود ؟



[زعمی : اصلا مقید من حیث هو كذلك نیاز نیست اگر عقده تخصیص باشد در منطق به عنوان
مقید توضیحی در اندیشه جعفر شایسته این نیست یعنی داخل تعریف نیست ؛ در واقع مقید این است
استهراک لفظی به واسطه ؛ یعنی کتاب (به معنای مکتوب) با کتاب (به معنای حده دورق و مکتوب)
استهراک لفظی دارد و به همین جهت این دو به خطا در اندیشه جعفر شایسته از خطا در اندیشه
مفاهیم گردانده اند]

[زعمی : شتم اشتراک لفظی است بلکه مستفاد در این سخن جعفر ضرورتی است علیه العقل است
و یکبار به آنچه که ما را به آگاهی رسانده علم در تجربه پس از آنکه اشکالی که متعلق علم نیست معنی
در میان گویند معنی منطق ما را به علم (به معنای اول) نمی رساند و جواب حواجه به این معناست که
در معنی اول منطق ما را مستقیم به علم (به معنای اول) نمی رساند و در بر این است و نظایر آنکه در آینه
خطا در فهم احد است ؛ و جواب کلمه در است و متضمنی است]

[در واقع وجود است که سوف و جهت به ها] معتقادات ثانیه ما می شود پس ۳ و اگر چه که یکی موضوع را اول گفته اند و اگر چه در هر دو یک چیز را گرفته اند [

معلوم (معتول)

که بالذات (معتول)

که بالعرض (معتول)

فلسفی
منطقی

✓ معتول به اولی

اولین چیز که در واقع بشریت با آن کار در رفتار آزادانه است

اولی و سقیم و اتوماتیک به ذهن

می آیند! [داده خانی که توسط مغز میاید]

همان معلوم است این است که کانت می گوید از کجا معلوم این دو مطابق باشند اساس فلسفه کانت به

است که یا هر دو در دگر دارد

ماهیات

و این می شود [

تک نه می شود

جوهری

عرضی (۹ چیز)

طرف وجودی تحول: حتی که نمی به معلوم رسیده باشد

ثانیه: منطقی و عرض در ذهن { کلی، جزئی و ...
انفاد در ذهن

ثانیه: فلسفی و عرض در ذهن { علیت، معلولیت و ...
انفاد در خارج

[ما روی مفاهیم کاری کنیم، در ذهن مفاهیم را تحسین می کنیم بلکه به این می رسیم که این مفاهیم خودی یک

خاصی دارند و توضیح معتول منطقی (معتول ثانیه که هست) و یکبار می رسیم به این که این مفاهیم یعنی

قابلیت خارجی آنرا باید یک خاصیت را داشته باشد و فلسفی یعنی از تحسین مفهوم مفهومی که

خاصیت آنرا خاصیت دارد: این خاصیت معتول ثانیه فلسفی است [

وقتی حکمی را کنیم همیشه جا دارد که کسی بگوید یا عدت خارج است از تقیته
نوال کند عدت این محل چیست

یا عدت داخل حد موضوع و تحول است
از بقدر موضوع و تحول
همیشه کل برتر از جز است! [اولیات]
تصدیق برابر حاصل شود

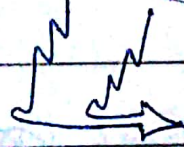
جزی خارج تقیه هست، که همان مقدمات است

و به آن قیاس تقیته می گویند

- ۱) مقدمات یقینی است
- ۲) حداقل یکی شبه یقینی است
- ۳) ظنی است

قیاس یقینی ← برهان
قیاس شبه یقینی ← جدل و مغالطه
ظنی ← خطابه

آنچه موجب این طواعت می شود ← فقر



- ۱) اعتقاد داریم الف ب است. صناعات خمس
- ۲) " محال است الف ب نباشد

۳) اعتقاد قوم جائز الزوال نباشد! (چون موجب اخراج می کند چون اگر آگاه بودیم)

فائل می شود پس از یقین در بیان خارج است

شبه یقین سه یک اعتقادی ← فقط اعتقاد داریم الف ب است
دو اعتقادی ← ۱) اعتقاد داریم الف ب است
و هیچ اعتقاد دیگری نداریم!

۲) " " الف ب محال است نباشد

ظن ۱) اعتقاد داریم الف ب است
۲) " " محال است الف ب نباشد
و جائز الزوال است!

لکن ۳۳

۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱

== بالقوه القیسی ^{من} الفعل : اعتقاد داری الف ^{من} است ولی غفلت داری از انبیا
محال است الف ^{من} نباشد، اگر توجیه بدهند آگاه می شوی.

== بالفعل : اعتقاد به هر دو داری هم اصل و هم نقیض (واصل و ۱ و ۲)

در یقین در قسمت دویقینی شبه یقین مطرح می شود!

* ممکن است یک چیز سلیم معتقد ^۱ باشد که خدا هست و محال است خدا نباشد ولی این اعتقاد را
اندر دست پرورش برده باشد و این جائز الزوال است چون ممکن است کبریا سوختن بیا فتنه و غوری
این اعتقاد را درست بدهد پس نداشتن شرط سوم یقین فقط در جهل مرکب پیش نمی آید بلکه معنایش
این است که باید اعتقاد دوم هم به گونه ای باشد که می زوال آن را محال بدانید! در اکثر
یقین است یعنی افعال جهل مرکب را هم ندیده (و جهل مرکب هم نباشد) یعنی به گونه ای درست و منطقی
به آن برسید که یقین مطلق درست را ستمه باشید با استدلال به وجود این فقیه! با این شرایط
باشد تا بتوان از آن قضیه در جهنم استقا ده کرد!

عجب! اعتقاد اول در فطن به صفای غیر از معنای است که در یقین و شبه یقین است! در این به معنای
حکم نیست! ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
استاد: صدق اعم از یقین و فطن است و خلافاً اعتقاد در جهل این به یک
معنا است و به معنای یقین!

۷۷، ۱۱، ۲۹

و هم

اسم می مقدر داریم، این مقدر اسم، افعال مختلف معرف را بدین آورده

یا مختصر به این میرسد (خاصه)
یا از طریق حرفیات است
یا از این میرسد (مفصل عام)
یا مختصر به این میرسد (مفصل نوع)
یا از این میرسد (مفصل)

محقق

✓ لغو از طریق ذاتیات (یا تمام ذات را بیان نکند) (نوع)

که یا جزء ذات را (معین)

① مقصود از تعریف بی بردن به حقیقت است (بوجه) همه فقط حد تمام

② مقصود تمیز معرف از اشیاء است هر چهار نوع تعریف

منابع دوم

معرف یا تمیز از بعضی اشیاء درست و کند

یا با ذاتیات : حد ناقص

یا با عرضیات : رسم ناقص

یا تمیز از کل اشیاء : یا با ذاتیات : حد تمام (طبق منابع دوم)

یا با عرضیات : رسم تمام

که این تعاریف کاملاً متغایر از

منطق مغف است لهذا حد ناقص در اینجا به این معناست

منطق حد ناقص (طبق منابع دوم)
یا حد تمام (از کل ذاتیات بود)

که معنی قریب ذکر شود :

خط ۳ ص ۱۵ و کان کما : جواب در خط ۱۲ : کانت القیاسات : ۱۵ است

و جواب : ۱۴ در خط ۱۱ ص ۱۵ در خط ۱۸ : قلذا : آمد است

* محاکاة : شباهت

۱۲ ص ۱۲

چرا کتاب بر ۱۵ ص ۱۱ : ① نه تصدیق نخواهید داشت مگر بعد از نقیض اجزاء تصدیق

و نه (حد و برهان) که ② تصدیق از نقیض جهالت بلکه صرف مطابقت با واقع همان است ؟

* حد ۱۵ : موضوع و محمول ص ۱۹ خط ۱۹ : مطوحت : مطوحت ص ۱۹ خط ۱۹

* (تمام) : ممکن تصور است ص ۱۹ خط ۱۹

اعمال خوب معصود بالذات هستند (یعنی ما مرتکب آن نمی شویم)

بد شتر بد نیستند (بر مآدر آن نیستیم)

برهان معصود بالذات است و بدل و خاطر غیر بالذات

سیر نام برهان مقدم شود

ترکیب اول : مقیسه و قول جائز

اوسطو : معلّم اول

جائز : مقیسه

* قیاسات الخاصة : صدق و کذب

* تشکیک : کار * تشکیک : صحت

۱۲/۶

در مقدمات برهان

تجربیات

هم کار و هم

اولیات

مقدمات

از مقدمات برهان

را

هم در بدل و توان

مقدمات بدیهی

با مقدمات نظری

استفاده کرد و اگر از این

می تواند

با مقدمات بدیهی

صحت که مستورند از این مطابق

واقعند : (مثلاً هر دو (بهر) مستور است)

صحت نزدیج و ابتدا اعم خوانند

سیر مقدمات بدل (اعم) از مقدمات بدیهی اول است

ایجاب می کند اول عمل را بخوانیم و

بعد این برهان را

مقدمات بدل از استوارات تا اعم هستند

که در برهان بحث می تواند

و چون اصل در برهان (اعم از نظری و بدیهی) برهان اول (بهر)

در برهان است پس در کل بهتر بود بدل مقدم شود بر کل برهان مطلقاً

* مستوفی: نام

حدیثی که مقدمات مستوفی

۶

تجسب الظاهر: ظاهر این است که استقراء نام است.
الدعوی: مدعی ادعا دارد که ...
نیم ۱۲

نسبت بین مراد حد و مراد برهان هم ظاهر است
بین نسبت های حد و نسبت های برهان ...

مثل نسبت بین قیاس مطلق و قیاس برهان [قیاس مطلق سواد یقینی دارد]

«عام و خاص مطلق»

* دعای: انیزه

اشکال: در قیاس مطلق درجه، اعم خود ذات احقر به غذا با مقدم و سواد اینی
حد و عرض برابر برهان است (چون اگر او را مستور بنابر باز او را

هست! بر لازم نیست مقدم شود

شیخ: همیشه است که با تکیه بر مقدم شود و قله نشسته بر مقدم گردد!

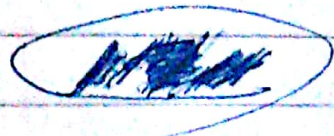
۷

۱۲، ۱۳

نیم ۱۲

* نسبت برهان

در آیه تعیم مطلقا محتاج دانستن برهان نیست! سواد مبادی را یاد کنیم برهان مطلق نیست



س، طایفه مخالف که رحیمیت است آیا هیچ اثراتی با بدیهیات یا یقینات دارد؟

خطابه از دست خطم جدا { در هیچ صورت تقدیر بر هیچ جائز نیست
که به مخالفت

مستحق به علم خداست

تعلیم و تعلم

صناعی (نجاری)

تلقینی (آموزش تئوری)

تأدیبی (با تشنگی حاصل شود: میراث خدای)

تقلیدی

تنبیهی (تسلط می داند، را غافل است)

ذلهشی

که نیاز به علم سابق دارد

مهرماه ۱۳۱۹

{ مسئله اشغال کرده است که شیخ فقه ذهن را آورده تا حسی را خلق کند
شیخ دهنه حس تحفه ظاهری است و چون توفیر توفاست ما کفیم فقهی تا از ضاع و رجه شود

{ قائل است به حار و ذهن فقه فکر را بکار و چون معاین حس است
یعنی سه تا اشغال در است

(۱) امد حس توفیر است نه تعلیم

(۲) علت بین معلوم مابقی و این حس است

(۳) از نهمی و صدی غافل شده ام!

فکری ، ذهنی ، حدی و کسری

ذهنی : شیخ : سر و تونیم ذهنی صحیح بهر است

فکری و حدی تقابل دارند !

استفاد چکا دارد که رساله هر دو مورد حقیقت حدی نوشته بود

□ قائل : ذهنی همان فکری است !

۵ شیخ : خدای کریم ! شما هم درکت عمل صیغه تعلیم و تعلم وجود دارد

اتکلی حدود را معلوم و شما دایره و حرکت به شیخ رسید این تعلیم و تعلم ذهنی است !

نسخه ۱۲۴

علم سابق علم لاحق

~~علم سابق~~ ~~علم لاحق~~ ~~علم سابق~~ ~~علم لاحق~~ ~~علم سابق~~ ~~علم لاحق~~

استثنای ؟ !

جزئی : اقران (علم یا فکری)

کلی

کلی : استقراء

جزئی

این نوع است

جزئی : تمیل

جزئی

این فرد نیست !

لازم : استثنای مقصد

فلنوع

نهی : استثنای مقصد

معاند

کل جسم متغیر ، کل متغیر حادث ، کل جسم حادث

(کلی) این کدام قسم است ؟

(کلی)

(کلی)

استثنای از این دقت فرما (چون متغیر یا جسم بنده تا جزء افغان بود)

کبری به نیت نزدیک تر است تا صغری : هر متغیر حادث است (صم را بالقوه در خود دارد)

هر صم متغیر است (صغری)

نقطه تفصیلاً بیان معنای کرده است

نسبت کبری به نیت در این رابطه کلی و جزئی محترم است

نسبت صغری به نیت در این رابطه لازم و مفروض است

(در صغری، نیت به نیت نخواهد بود)

در ارتباط کبری با نیت قوی تر است و نزدیک تر است (در کبری، نیت ضایع است)



بالتوجه علم به نیت داریم

مس (آیا نیت، علمی نیست از کبری نزد خدا؟)

ابوسعید ابوالخیر: نیت در شکل اول متوقف بر کبری است و کبری چون کلی است

در حاشیه جابر بن سمیع ۵۵۵ از جناب رسیده و نیز از طریق

نیت به نیت خود کبری متوقف می‌باشد

در این کتاب
۱۲۶

مس، این مطلب در مورد کبری شکل اول بود در مورد کبری شکل جزم آیا به کبری است؟

ج (متغیر، فرقی نمی‌کند با نام صغری است)

قائل: کل صم متغیر یعنی ← کل صم کل محمول متغیر

در از صغری هم می‌توان
نیت به نیت خود کبری
است

شیخ: خیر! کلیت در مورد ضایع نه در محمول!

قائل: می‌تواند لازم متغیر بودن حادث بودن است پس نیت در صغری ضایع است

شیخ: ارتباط جزئی و کلی نزدیک تر است یا لازم و مفروض!

در ارتباط کبری با نیت قوی تر است از صغری با نیت

2-
ایمپلیمینت
۲۰/۲

الضمان الضمنية

وجه التمسك

بإيجاز الحكم (منه)

لصديق

أعطاء

غرة

هدى مجازي معقول بها

غرة

هم آن اعتقاد ندارم و با بدین اعتقاد دایم

حاشا که اگر معقول داشته باشم

تجلیلات

به درد نمی خورد و همکار از
آنها استفاده نمی کند!

مثل دو طرفه نمی باشد

مثل دو طرفه دروغی که می گویند

مثل تو می بیند یک شخص به عادت

✓ مثلث است. اینکه منافع قیاسات سخته مثل

منافع قیاسات معقول به است این است که

خود من از به وجود آوردن معقول هم تغییر حالت

وجود آوردن در مقابل است و قیاسات

تجسس هم همین کار را می کند و تمامه امور جزئی!

عوام الناس از تجلیلات

آنرا پذیرا نیستند

تعیین می داریم که مستم هستند
(ملفوظ و واقع است)
تعیین به آن در است
هم قبول دارند
فقط هم نمی شود قبول دارد

مسائل

تعیین آن غلط است

قابلیت شک دارند (چون ضروری نیستند)
و هر دم به آن شک ندارند

چیزی که اعتباری است بر
آن بر همان اقامه نمی شود

* نتیجه: ارتباط داشتن

* مرئوس: افکنده بار آمده اند

* لم يعود: عادت داده شده اند

۲ ۷، ۲۷

نیم نعل

فصل

مخزن

اشتمال از صولی بیست است

مرعت اگر متن به لار حرکت
بیست و هفت از جمله است
مخزن بیست و هفت

فصل
مرعت اگر متن به لار حرکت
اشتمال از صولی

بیست و هفت از جمله است
مخزن

حرف زلف، ب است

مستحق ب، ج است

✓ کساعیه: استفاده از جهوات غلط

✓ مخالطه: به غلط انداختن غلط از در جهلات (غیر من غیر)

۱۴

نیم نعل ۱۴ ۸، ۱۵

سؤال با ما قبل از تحقق

ما سادحه
ما حقیقه

همل $\rightarrow$ بسطه $\rightarrow$ (نزال از اسل و جود ستر) $\rightarrow$ هملیا ستر
مرکبه $\rightarrow$ (جود ستر در ستر) $\rightarrow$ هملیا ستر
(مرد در ستر)

واسطه در ابیات $\rightarrow$ عدیه ستر

در ثبوت $\rightarrow$ عدیه ستر

منظور از تحقق چیست:
تکثر صفت یا صفة افه
آیا تکثر صفت در ذم
کائنات است؟

حد وسط

همیشه حد وسط واسطه در
ابیات چیست؟

برهان تم

اگر حد وسط با هم باشد
منطوقی باشد

برهان ان

تم $\rightarrow$ ابیاتی $\rightarrow$ (نزال از حد وسط ستر)
ثبوتی $\rightarrow$ (نزال از حد وسط ستر)

کلیه مطالب دیگر (مثل کیف، این، حق و...) $\rightarrow$ قابل بازگشت به همل می باشند!
[۵]

مطلب ما وای نصوح است $\rightarrow$ [۶]
همل و تم تصدیق است.

هم یعنی صفت ستر (من ابیات محذوف بر ستر)

در محول و ستر و لغت در ستر هم هست.

نقطه ثبوتی
لحاظ قول
ابیات

خدا بدینے ہر شے

چون به خاطر خود بین و روش
است و نیاز به قیاس ندارد (بنا بر)

✓ جابر بن عبد الله بن زيد بن عبد الله بن عبد الله

عز و ریشم : کل انسان حیوان

تاریخ

✽ موافاة : حمد و تحس

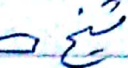
زوج است یا فرد؟ (افراد هم زوج یا فرد؟)

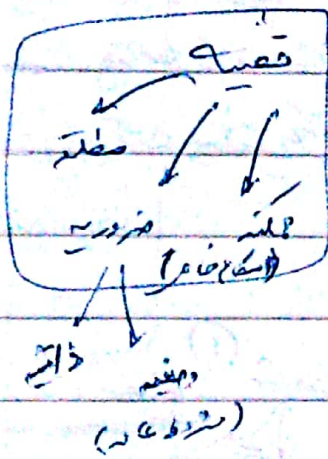
عجب : نظر نامہ . سائنس : سائنس دانوں کا دوسرا نوجوان ہے .

① اگر به این دو حد و در این که زوج حد :

۱۲) عربی کے نوجو حصے میں جہاں تصانیف اور منہاج نامہ ہے

آنجا که معلوم مظهره گوید در تفکر و عینه (در) تفاوت نوع مجهول است
 بار را حای از حتم شمع است :
 خلاصه : المثل الاطلاطونی
 حق عندنا

- شیخ  ① ما مجهول را بقدر ما بعقل داریم
 ② با بقدر ما مجهول علم داریم (چون تحت کبریا است)
 ③ خصوصیت آن را با بعقل چل داریم
 ④ به صورت کمال علم با بعقل به آخر داریم (به بقدره نور علم با بعقل داریم)



از نظر:

۱۱

۹، ۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

علم در کتب
 تقویری که از حدود به دست آمده است
 مصادرات
 اصول موضوع که علوم با آنها آغاز می شوند
 هر تقویری که از قیاس شیخ به دست آید

در جهان هستی

باید ضرورت ذکر شود
 در ما ذکر کنیم
 نیز در جهان هستی

ضرورت است و مطلع آن علم
 باید ضرورت و حتم را ذکر کنیم

۱۱

۱۱، ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ان دلیل : رسیدن از معلوم علت (معلومه معلول بهر است) بر
 ان مطلق : رسیدن از معلول به معلول (باین استوار است)

حرف بودیم که جزء از علت آمد (علت ناقصه) می تواند باشد که اگر بار اولی از علت است
(یعنی معلول می آید) مگر آنکه از خارج بیاید که این جزء از علت است و بودن او به سبب
باقی اجزاء علت تامه است:

اگر بدین آتش رسیدی طبع
تدبیر باشد

حوادث جز علت باره ← برای درست نزنند
حوادث از اولی از علت باره است

در این صفت است ← در این صفت است

در این صفت است
در این صفت است

لاسر از شکل پیشینه خود در
مخبر هم با دلائل و اکتفا به
صفت در تشخیص قضیه

نقشه خارجه و قیاس
ج: قضیه خارجه گذشته
و حال دانسته مطرح است

نقشه در این قضیه (نام تعریف شریف)
باید مطرح است که بودا

ثبوت محال بر سر سطوح ← از حد قضیه (مکبر است)
که خارج از قضیه

کلا انسان ضامن
کل ضامن ناطق

کلا انسان ناطق

ثبوت محال بر سر سطوح
که خارج از قضیه

کلا انسان ضامن
کل ضامن ناطق

کلا انسان ناطق

باید مطرح است که بودا
نقشه خارجه و قیاس

ج: قضیه خارجه گذشته
و حال دانسته مطرح است

نقشه در این قضیه (نام تعریف شریف)
باید مطرح است که بودا

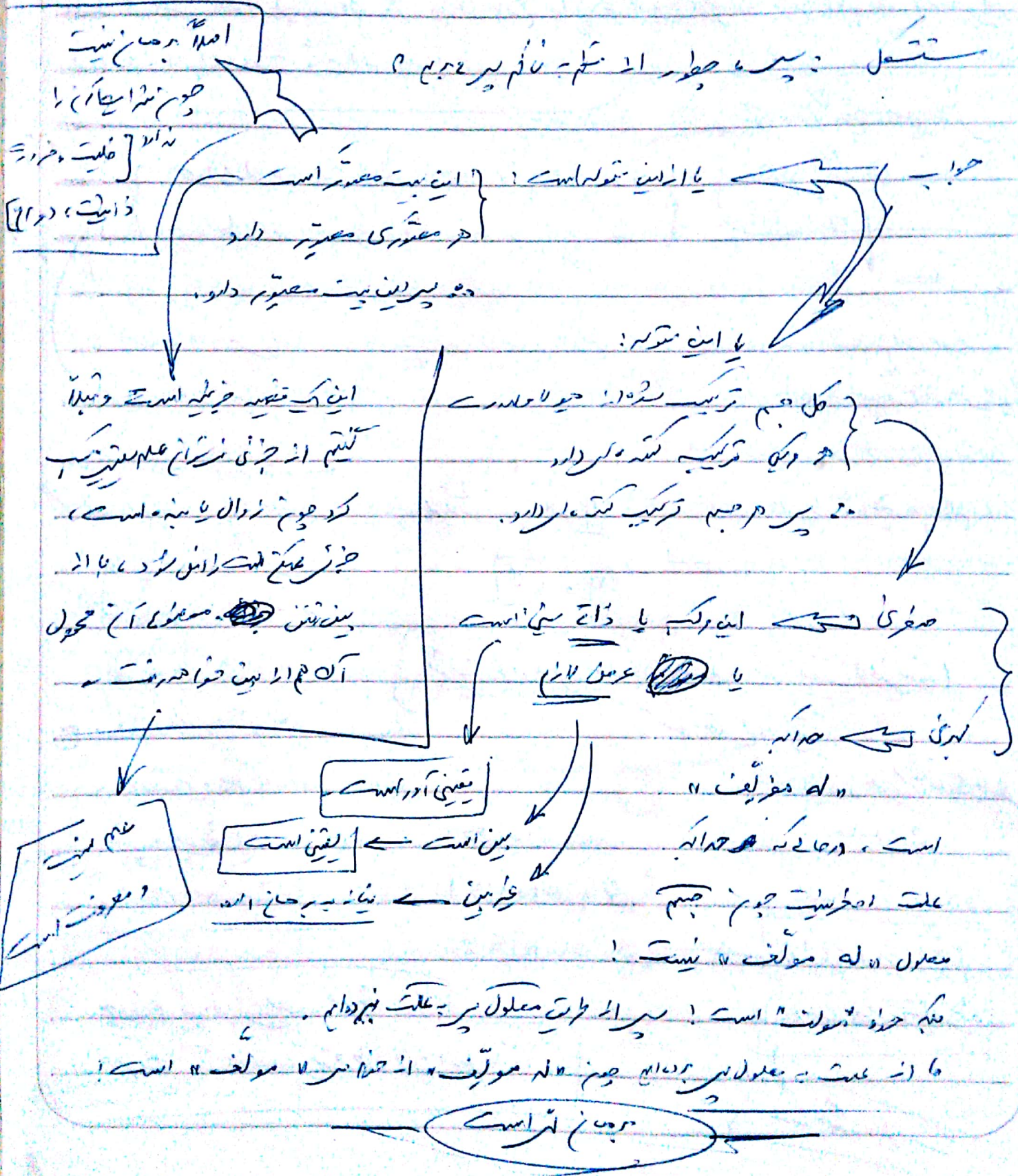
ثبوت محال بر سر سطوح
که خارج از قضیه

کلا انسان ضامن
کل ضامن ناطق

کلا انسان ناطق

لیج: اگر کسی رسیده باشد، علم ظهور آن شرط لازم نیست حاصلی ندارد.

استعمل: پس، چطور این است؟ تا کم پیر و هم؟



مسئله: هر چه در این درجه که علت به معلول است

محل دو معلول علت واحد
یا متضادین
این چهار است هر صفت است
این فرد است هر صفت است

۸ و ۹ ۱۲، ۱۳

برای مطلق (مفروضه) درجه شش منظور برای کم است

به عبارت دیگر در سطح نگین تعلیم اول
در باب برای مثال چیز هست
که در این درجه است
اینکه در این درجه موجود باشد

۱۰ علت که در نتیجه درجه شش برای کم است

[این علت تفاوت کم برای کم است]

این صفت است که در این درجه است، این صفت است

[این معلول به علت است در این درجه]
که در این درجه است که در این درجه است

اگر ثبوت محمول برابر مفعول بیست نداشت

کے یا باء بین باشد (علم یقینی است)

کے یا باء استواء بیست آن (علم یقینی غیر قابل رد و ال نیست)

اگر آن کلمه در جزیء به وسیلہ خبر بود

علم یقینی نیست

اگر در جزیئات (خبر) است
بین نفیض بود، پس
حقاً در مفعول اترحم بین
نفیض بود، است و نه ردی
به استواء نبود، است

اگر آن
(جزیء اخذ)

ثبوت محمول برابر مفعول بین باشد

کے یا باء استواء

در جزیئات بین ثبوت باشد

لے یا باء به واسطہ خبر است
کے یا باء واسطہ عقل

علم یقینی چون علم یقینی

ذات بوجہ بیان است

و اگر بین به واسطہ ذات باشد

دلیل مطلب واضح تر شود

عرض لازم
معلوم کنی از
ذاتیات است

ذاتی

عرضی

در جزیئات بین نفیض نیست

باید عرض لازم باشد (چون در تمام افراد هست)

بر صحت ثبوت این عرض برابر افراد

حین شیء ذاتی است

اگر از مفعول خبر است که علم یقینی
نوع است پس معلوم صحت
ثبوت کلمه در فعل است

و اگر بهتر در جزیئات بواسطہ خبر باشد (آن اذیاء) در کلام بواسطہ خبر است

سیر ابراهیم از نزد حکماء و عالمان گشته سبب ندارد:

مشکل: آیدیم در جنبات ~~فلسفه~~ ذاتی باشد شیخ، این محال است
و در کده عفر باشد

سبب امداد ذائقه با جبر فطرت و شرع

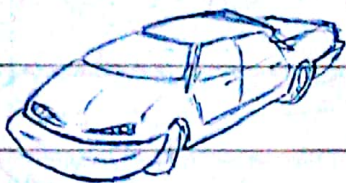
فکران جنبه استدلالی

که در حکم است

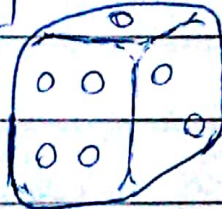
۱۴

۲/۶

۱-
نیمه



۱۴



۲/۱۲
۱-
نیمه

یکشنبه سه شنبه پنجشنبه

تعلیم استغناء نیست که فکر که چیز
سبب سود بتواند حکم فکر در مورد آن صادر
گشته (تجربه)

۷ صبح

شیخ: تجربه در حقیقت قیاس است
استواء در مقابل سراسر است

تجربه بر خلاف استواء و زمانه حکم تولید کند (دانش مسئول بودن این گونه به سبب برانگیزا) مصادر و آثار و بیه

آریه: هم منصرف از ادهد بود که شیخ: تجربه سبب یقین است اگر شما را محیط ضلع نبود
هم غیر منصرف (شرح قطب)

در تجربه صرف تکرار علم درست نگردد

تأیید با این قیاس هم علم هر مطلق تولید نمیشود بلکه با علت و سبب و دردم و قیاس
حکم شده است به هم روابط در میان تجربه

شیخ طوسی هاشمی

بازمانده اند که باید از آنها با عفو یا
از میان ببرد یا از بین آنها باید
و یا بگوید که با وجود او در این مرتبه
که اگر بماند از بماند.

(۱) مقدمات نسبت به طبیعت و علت و معلول

باید داشته باشند

(۲) مقدمات در تمام مقدم بر طبیعت

باشند (از اینها معرفت مقدمات را قبل از طبیعت باشد)

چون علت نسبت به
معلوم تقدم بالذات

دارد.

(۳) مقدمات بر اینها باید معلوم باشند

باید بین مقدمات و نتیجه تناسب باشد

۲۲

چون اگر تناسب علت و معلول را

۲

* دلیل: این شیخ اصطلاح جدیدی

بر این دلیل وضع کرده است

آنچه که مقدمات و نتایج است

کار رفته باشد اصطلاح دلیل را بکار

برای آن گرفته شده است

طبیعت در مقابل ماوراء الطبیعه

که طبیعت العالم که طبق نظر ارسطو

فقط یک فرد دارد

طبیعت نوعی با ماهیت مافوق

مطلق ماهیت که تا قبل طبیعت جنس هم بود

که طبیعتی که در نفس این فرد محقق می شود

معنی طبیعت شخصی

صیغه جنس

(نشان)

اقدام با طبیعت هسته از طبیعت نوعی

اقدام با طبیعت: یعنی با طبع خود که نسبت علی و معلول دارد

که اعرف و اقدام عند تمام هسته

در طبیعت نوعی در فرد طبیعت اقدام و اعرف عند البسی است و جنس مافوق عند الطبیعه است

①

②

که زیرا طبیعتی کامل

که تفاوت خود که انواع

طبیعت ضعیفتر

و محقق را غایت خود قرار

زیر وجود در دستان

طبیعت حسنه

می دهد و بر حسب قایل

به حد که مقصود طبیعت

نوع تقدم با طبع دارد

نسبت غذا در تر طبیعت

نوع است نه منب و الا

طبیعت نوعی اتم از کله

این نوع از انواع نرسیده

اگر غرض این بود کامل بود

صنیم است

طبیعت که حیوان در فتنه

نوعی بین این دو که نرسیده

حاصل نرسیده

۴

۲۲ ر ۲

کل

حزب

۴

۲۲۵

۲ - ۲

اقدام با طبع

مقصود بالذات

۵

۲۲۷

۲ - ۲

احرف عند الطبع

اگر این جز سبب در تفاوت بین

اصول متعارف: بیوت اگر بار صومعه

عرب نفع بینت اعراف و تفاوت حسنه

وسط از قواعد (بدیست)

اصول موقوفه: وسطی قواعد و بر این علم

یا استلزام طرح نرسود یا بعد از طرح ندارد

در مقدمات بر کانه فقط از یک طرف اصول موقوفه

یا متعارف می توان استناد کرد، زیرا ملبا غنیقرآن

جاذب است، و در جدول یک طرف تقیضین

متعین نیست، و هر طرف که مستند بود می توان از

آن استناد کرد بخواه آنکه صحیح صادق باشد یا کاذب

طبیعت: لا و صلا

از غیر طریق عقل کسب ندارد

۱۱۴

عدت ۱۱۴

این قسم از خارج فاشه

نوار « ۲۸ »

بیت

اینجا شیخ در اصطلاح

مقول علی اصل و نقلی

را مراد فرض کرده

در فصل به فرقی آنرا

را بیان می کند.

منصود از کلیت در باب مقیم عموم افراد است
(اینجا عموم از معانی ۳ بار ماست) (اعم است) <

شرط کلیت از شرط ضرورت بودن مقدمات مبرا
استخراج می شود، زیرا اگر محمول به هر مفعول در هر
زمانه ثابت نباشد، پس ضرورت هم نبوده است!

تفسیر مطهره حاضر بود

چون ضرورت بین آنرا

نیست.

مطلب ضرورت به یکبار دو راه ثابت می شود:

- ① یکبار از افراد حکم به محمول بر این ثابت می باشد.
- ② یکبار از افراد محمول در آن زمانه از ارباب می شود.

{ باب مقیم: کتاب متوک الاصباح } بخیر محمول با ذات مفعول (اش) <

{ این: } < بخیر محمول با ذات مفعول به هر دو مخرج با وصف ثابت >

تفسیر ضروری است

نوار « ۲۹ »

معانی ذاتی > ① اگر محمول از افراد ذاتی (حد) مفعول باشد

ذات مفعول محمول

مبار مفعول < ② موضوع جزء محمول باشد یا مقدمات او.

اجزاء ذاتی

حد

محدودان مطلق کہے ما يقال في جواب ما هو

ما يقال في طريق ما هو

مثبت : در جواب مستقیم

زیادہ الحد علی المحدود

معتبر اول

ذات باب

بجانب

تعریف یہ ہے کہ اگر دارد در آن

عبارت خود نہیں ہے و خارج الزام آن

ارسطو : مفضل اخیر می تواند

در جواب ماقوم

بعضی (مخطئین) : پس مفضل اخیر فی طریق ماقوم

نیت دفعتہ صغیر می تواند

قرار گیرد

مفضل اخیر و مفضل اول

تمام نکات در این است

جواب شیعہ : ارسطو ابتدا صغیر

مفضل محدود را فی طریق در جواب

ماقوم قرار دادہ و مفضل محدود

مفضل اخیر گفته کہ نسبت بہ ہم الزام

العدد زوج (ذات است)

چون مفعول در حد مفعول اخذ کرد

تواری " ۳۰ "

مناظر

اگر در مفضل قائم الزام را در هم فرستیم حاصل جمع محدود مفعول مفعول الزام برابر است

مفعول مفعول برابر مفضل است

مفعول مفعول برابر مفضل قائم الزام

اخذ مفعول

✓ شیخ این بیان را بر این پایه می زند که (موضوع معروض له در تعریف عارضی) اخذ شده باشد

✓ اخذ عدد در مضروب عدد را نوع در عدد فرد (در یک قسم از اعداد زوج)
(د عددی است که ضیقنا است که در ۲

ذاتیات غیر باب بر این: ① معنوی که حاکمیت از وجود لغتیه که در مقابل عرفی
② باب اتفاق و آنچه سبب ایی بسته ذی اثر است ذاتی است
(بین ما نوع و نحو نیست) که با بعضی است

③ سطح ابيض نسبت بالذات است و نسبت دارم بیهی به شیئی
با بعضی است چون بدو اسطر ملحقه است

لیم

نوار ۳۱ ۱۱

علل توام } علت مادر
(جزو حاکمیت) } علت صدوی

= شیخ: بعضی ذات باب این نحو را با ذات

باب بر این حلقه کرده اند، بعضی آن را با مقوم

و علت حاکمیت ما در دانسته (آنچه جزو اقد است)

چیزهای ساده می کنند:

«تنها بعضی صدوی را حاکم می گویم»

«عارضی غیر قابل انفکاک مفصل اند»

مطلوب نسبت به علت ذاتی نیست

✓ چون ابر ذات وسط است و وسط ذات اعزیز ابر ذات اعزیز

است

اوسط یا

بر ابر نیز بوده معلول آن می باشد در حاکمیت است

مطلوب اوسط است

مجاہد: صرف نذرانہ کا فرستنا کہ ستریم کے تحت دیکر اسے
 لکھ جائے کہ مقولہ ہائے دایر مقولہ

کہ سینہ مر جاو

جہ مناسبت

جس مقولہ کو کہیں

جائے لکھیں یا سجا جائے وہ

جس مقولہ کو کہیں

جس جہاد کا وہ ایک اور ذائقہ

جہاد صغیر یا کبیر

کا مجموعہ دیکر برابر معلوم ہے کہ

کہ ذات آفرینیتہ نے اگر ذات آفرینہ

کی شدہ وائیات میں جہاد کیا

بِسْمِ اللَّهِ

« موشح »

مرکز تفسیر و ترویج

المنطوق



لیست

آقای یونسزاده
دبیر دبیرستان
ترجمه مقاله و خاطرات از آقای یونسزاده
حیدر محمدی

$n \cdot \frac{1}{n} \cdot n$

A hand-drawn diagram of a triangle. The vertex on the left is labeled 'a' and the vertex on the right is labeled 'b'. The interior of the triangle is shaded with diagonal lines.

✓✓, 7, 11

سے

ملکی تفکیر ← حواما فلسفہ یونانی را در اسلام وارد کریں ؟

استاد عبداللہی

اسی طرح

vv, r, n.

* فائز : حامد

تختی : فقدان و یأس
ترجی : فقط فقدان

محرره رعت ابن ارم

کے حرائق و بادلالت الترانی بہ یک خبر مقدم می شود.

عبداللہ : مدلولہ

رَعَى فِي قَصْدِهِ

اعمال قضیه

احکام قضایا

اقسام الحكماء : حلية : ما حكم فيها بشئ شئ او لشيء او نفيه عنه
قضايا الحكماء : شرطية

* معدن : فلز

* لاسود: هر دورنی شود

در قضایای موجبه وجود موضوع لازم است و

} " " " " " "

زید فاینا است (لازم است زید موجود باشد)

نہیں ہیں نصیحت (لازم نصیحت زید موجود ہاں)

$$= \frac{1}{2} \text{ اسد } \frac{1}{2}$$

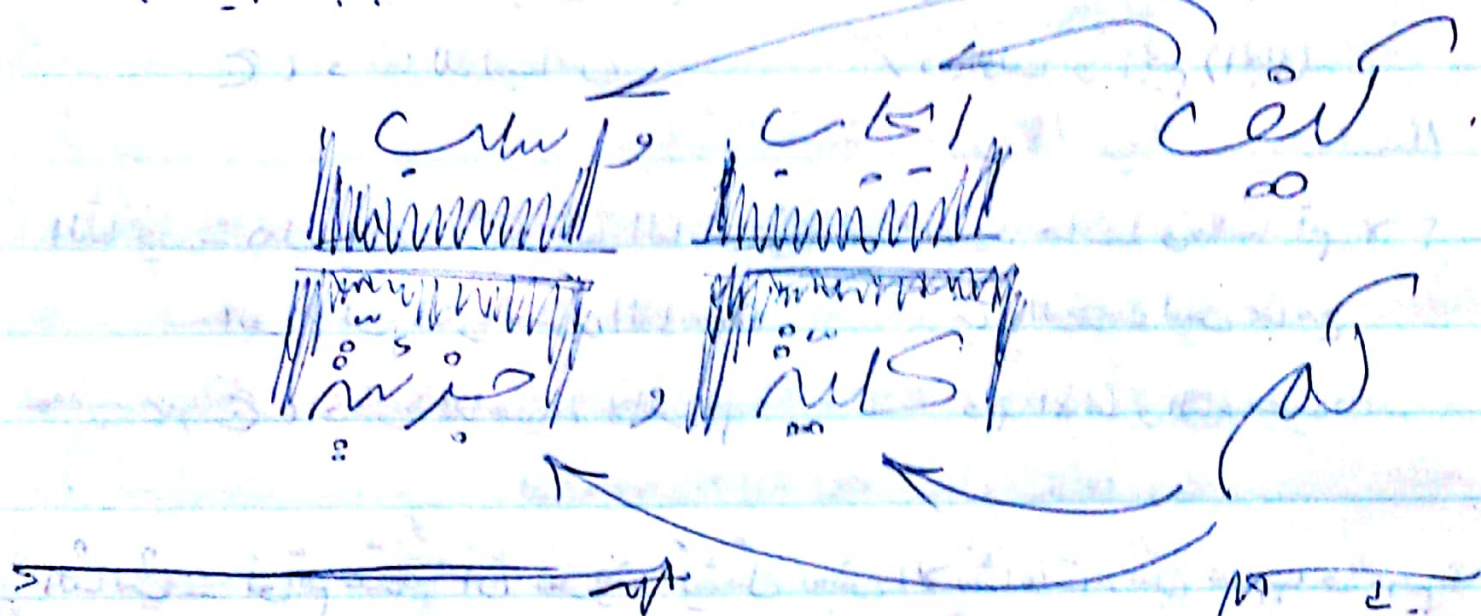
۱۰۰

vv, 2, N.

* دتہ: ۱۱/۱۲/۱۴۳۸ھ

المستحق I « العامل يعتمد على عمله و يقصّر من امله » لا يفتقر : عقل و عدد

زیند عادل : عدل را بر فرد حق کریم : می گوینم : حلیه
 زیند لیس عادل : و اما زیند طلب کریم : می گوینم : حلیه
 که از باب تشبیه است به موسی



۷۷/۷/۷۷

* عدل : سرزنش

۱) تست طرح شود برای هر جلسه دو تست

۲) تستها مصاف به قربانیات در برگه های کلاسور نوشته شود

حرفی حقیقی [شخصیه] : توان یافتن این است

قصیه حلیه
(بر اساس موضوع)

کلی

شوخه طبیعت موضوع است [طبیعیه] : ادب ن نوع

از ادب را استغرق بگیر!

کمیت معلوم است [محدوده] : ادب ن کافی خبر

روی افراد است [نسبت] : ادب ن غنی خبر

از ادب را حقیقت بگیریم!

٢٨

« أسئلة التريبيّة »

الأول - لماذا غادرك المصنف فد لذاته على تعريف الخبر؟

- الف ، لأجل أن يكون دقيقاً
ب ، هو فضل له ، لنم ذكره
ج ، دفعاً لللباس
د ، الألف و الجيم (الجاد)

الثاني - هل يكون تعريفنا الفاعل ~~للمصنف~~ لهذا التعيد جامعاً و مانعاً أم لا ؟

- الف ، لنم ذكره لحصول المانع
ب ، التعريف ليس بجامع
ج ، ذكره للاحتياط لا لزوم
د ، الألف و الباء صحيحان

الثالث - توهم عدة أن تعريفنا يشمل بعض الانشاءات ، أين السبب و توهم ؟

الف ، انهم خلطوا بين الانشاء الملتم و المحنى الملتم

ب ، هو ليس بوهم بل ظن قريب اليقين

ج ، اعتقادهم صحيح ليس بغلط

د ، هم العاقلون ، لا يجهلون كل انشاء كاذباً

الرابع - كيف نصّف بعض الانشاءات بالصدق ان الكذب ؟

الف ، واضح ؛ من كل من كتب تام قابل للصدق ~~او الكذب~~ لذلك

ب ، اننا نصّف القضايا الملتم لهما بذلك في الواقع

ج ، الانشاءات كلها كاذبة دائماً

د ، اذا دققنا هذه نجد كلها صادقة

الخامس - ما هو المقصود هنا من لفظة « النسبة » في القضية الحملية ؟
الف ، معناها اتحاد الطرفين ، ب ، مقصودنا ثبوت الثاني للأول
ج ، معنى هذه النسبة نفي الاتحاد والاثبات ، د ، جميع الأجوبة
قد يعنى قد يراد بها

السادس - ليّن الأجزاء القضية الشرطية !

الف ، هي مشتملة على قضيتين الشرطيتين والحمليتين ونسبة بينهما
ب ، هي الشاملة للطرفين ، القضيتين ، بالأصل والنسبة بينهما
ج ، أجزائها ثلاثة ، القضيتان الشرطيتان والحمليتان والحكم بنسبتهما
د ، ألف والباء هما جوابان صحيحان !

نعلم أن

السابع - الشخصية قضية كان موضوعها جزئياً ؛ ~~فهي~~ الإنسان جزئياً للحياة ،

قضية « الإنسان ناطق » هل يكون جزئياً ؟

الف ، بلى ، لجزئية موضوعها ~~هو~~ وإن كان جزئياً اصنافاً

ب ، لا ، لأن الإنسان ليس بأخص من الحيوان

ج ، لا ، مقصوده من قيد « جزئياً » هو الجزئي الحقيقي لا الاصناعي

د ، نعم ، الإنسان جزئى حقيقى ليس باصناعي

الثامن - هل يكون المحملات في لغة العرب مع وجود « أل » في هذه اللغة ؟

الف ، نعم ، لأن بعض اللام للحقيقة ، ما انفادت معنى « الكل »

ب، لا، لأجل ^{أن} يفيد كل اللام امادة العموم
ج، لا، لام الاستغراق يصي المجهلة المحصورة الكلية

د، بلی، لكن المصنف لا يعتمد لوجودها فيها ۷۷، ۷، ۵

نعم ۷۷، ۷، ۵

* نور : دیوارش * ليس كل ... : تعینی از ... نیستند!

* مسوئله : محضره * أحلته : لقمه ار * مسائل : ارتباط

* ولو حرصت : ولو اشتد می ایوان آنها عرض بزرگ * تعین : قانون گذار

س - مردم تم تخفحات کردند ؟ ج - محضره جزئی است * اوقات : بلامی رود

س، اگر خرید ملوک کند... ؟ ج، اگر خرید می ملوک باشد شخصی است و اگر آن ملوک از ملوک درود محصوره ^{چون}

س، رئیس القوم ^{میکند} خانم ؟ ال تعرف است بر شخصی شود ؟

ج، ضامه در مثال ندایم، فرض کردیم قید مله است، از این گفتیم ؟

★ التاسع - هل يبحث المنطقي عن القضايا الشخصية والمحملة والطبيعية

الف، نعم، يبحث عنها لأنها معتبره كالقضية المسورة

ب، لا، لا يبحث عنها أصلاً في المنطق

ج، لا، لا اعتبار لها عند المنطقي وإن كانت معتبرة عند غيره

د، بلی، لكن يبحث عنها في انقسام القضايا لا في ^{مثلاً} البراهين ^{فحسب}

الطلبية من الصفا!

★ العاشري - إني أقول الآن: «~~خرج~~ بعض أسرى من البيت»

~~خرج~~ ما هو؟ تفهم من قولي؟

الف، أفهم كل الطلاب خرجوا منه (أرؤنكم أنهم إذا قال قوب، بارك!)

ب، لا أفهم منه شيء

ج، أفهم بعضهم خرجوا وبعضهم آخروا لم يخرج

د، أفهم بعضهم خرجوا لكن بعض الآخر هو المسكون ^{عنه}

لغة

٧٧/٧٥

سور

جملة

كل	موجبه كليّة
لا	سالبه كليّة
ع	موجبه جزئية
س	سالبه جزئية
ب	موضوع
ح	محول

موجبه كليّة: كل / جميع / عامة

كأخذ / لام الاستغراق

موجبه جزئية: بعض / واحد / كثير

قليل / ربما / قلما

سالبه كليّة: لا شيء / لا واحد /

النكره في سياق النفي

سالبه جزئية: ليس بعض / بعض .. ليس / ليس كل / ما كل

حكم كنيم به اتصال يا اتصال در زمان يا صارت خاص و مشخص [شخصية]

قضية شرطية

(پراسس زمان و حالات اتصال و اتصالات)

مفهوم بارش در بعضی حالات و زمانه یا تمام [مخصوصه]
حالات و زمانه است
مفهوم بارش در - - - [معمولی]

حكم در زمان خاصي و صارت خاص بارش

س، خوانده ایم که باری مداک تقسیم واحد باشد که این نیست؟

ج، بخوان من شاهد [حزب مداک اینجی هم واحد است وقت کن اینها]

س، ان جاء علی غاصباً فلا اسلم علی، چرا علی آمده از رجل و آورد چی می شود؟

ج، باز هم تخصص بود چون ما کار به موضوع تخصصه و مقدم نداریم در تعریف چنین چیزی نبوده است.

س، آیا شرطیه در منطوق اعتبار دارد؟

ج، کلام قضایا شرطیه اعتبار ندارد! [اصداً برابر من قابل قبول نیست میگویم: اگر الف باشد در حاکم به آن قضیه داری آنکه قضیه ب هم الف خواهد بود؟! یا این اعتبار است]

★ حادی عشر - لماذا تحتاج ان نؤمن لسور كل قضية من خاص؟

الف، اذ هو ضرورة المنطقية

ب، طلباً للاختصار

ج، لسهولة ~~الاستيعاب~~ قراءة عیننا

د، دفعاً للاسباب

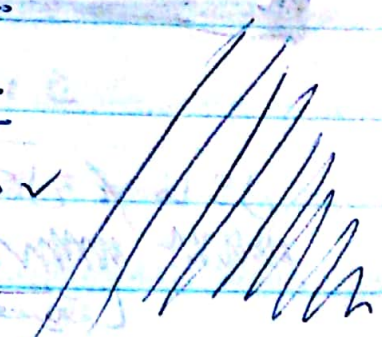
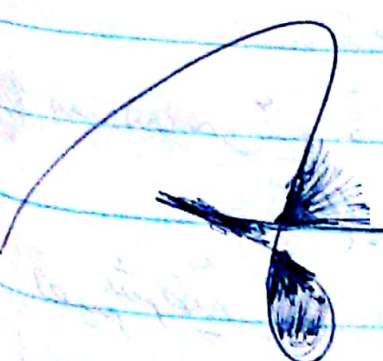
★ ثانی عشر - لماذا الشطیئة ليس من اعتبارها الطبيعية؟

الف، اذ ليس لها موضوع

ب، لأنها لا تكون إلا باعتبار الموضوع بما هو مفهوم ذهني

ج، لأجل أن ^{الطبيعية} الاعتبار لها في المنطق

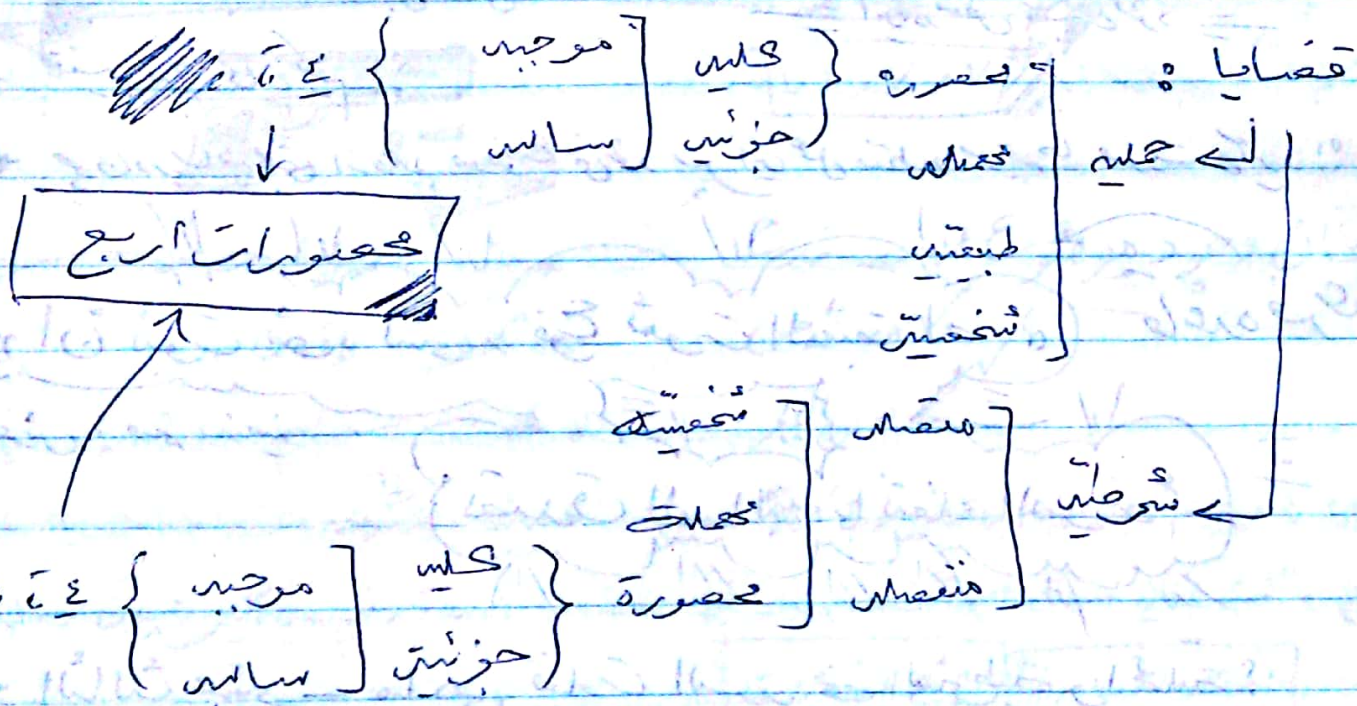
د، الف والباء كليهما صحيحان



✓ $\frac{w}{\mu} \frac{z}{\mu}$

$L_1 \rightarrow \text{micro} \rightarrow \text{macro}$

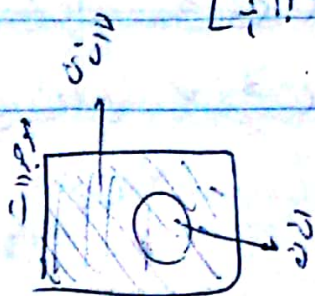
مَدَّ لَا يَكُونُ / لَيْسَ عَلَمًا (مَنْقُطَةً) : سالید حرفِ شین



۱۱. می گوید: « مردم تم نظاهرات کردند، ۱۱ جلسه شخصی است؟ »

و دلیل می آورد که مردم تمام یک معشوق دارد و فقط بیک گروه قابل الطاف است ؟

و «انا لله وانا اليه راجعون» هم شخصیه است؟! [برای من اعدا قابل قبول نیست؟!]



۱۔ (فقط موصیہ)

ω

 $\Delta\Delta$

سالہ ~ انتفاء موضوع

لے صحیح است $\rightarrow (u, v)$



کتاب اس وجود موضوع قبل از حمل

تقسیم بندی کیسٹم؟

* چون در سلسله بحثی از وجود موضوع نمی‌تواند پس این عمل فقط در مواجهه با قدرت محسوس است.

« أَنْ تَبُوءَ شَيْءَ لِّشَيْءٍ فَوَيْحُ تَبُوءِ الْمُبْتَلَىٰ لَهُ »

* عرش : صحنہ ، زمین

تصدق السائله بانتفاء الموضوع

★ الثالث عشر - ما هي تفاوت السور في الشئطية والمجلية؟

الف ، في الأول يدل على كمية اعداد الموضوع و الآخر مجموع الزمان او

جاء " " " " " " " " والأحرار عموم الزمان

(ج) " " " " " القصة " " " والاحوال

(✓) نعم الاحمال والازمان او حقيقتهما والارض كمية اعداد

الموضوع

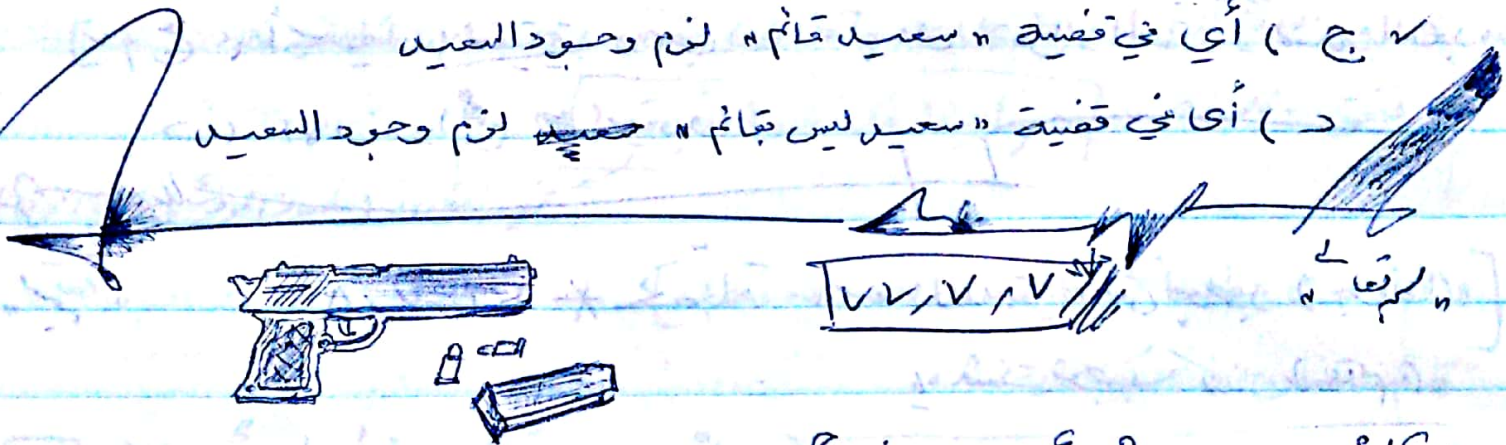
★ الرابع عشر - ما هو مفهوم كلامنا ان نقول: "لا شك ان ثبوت شيء لشيء من ثبوت المشتبه له" ؟

الف (أ) قضية « أبا عيسى بن مريم ~~عليه السلام~~ » كاذبة

ب (أ) ~~قضية~~ في قضية « سعيد قائم » لا وجود للسعيد لأفهام موضوع

ج (أ) في قضية « سعيد قائم » لنم وجود السعيد

د (أ) في قضية « سعيد ليس قائم » لنم وجود السعيد



* مدرب : تمرين داده شده اند

* معكس : باؤمان

* دور : خانه

* حائنه : در سرف

مكان وجود موضوع
مكان وجود موضوع
مكان وجود موضوع

* من (می پرسم) آیا وجود اینزادان ملوح کرد؟ ~~مشهور~~

ج (أ) كنت در این خانه ضیع اخذ فاست و بعضی اعداء اینزادان نداده و قسیم تنای دیگر را بیان نموده اند

اساس الایقاس شرح ان رائ

[عدم عدم وجود است پس جمل جن (جمل وکبر) علم است بن]

الخامس عشر - ماهی القضية الحملية الذهبية ؟

الف (أ) التي موضوعها خارجي

ج (أ) التي وجود موضوعها ليس في ~~الشيء~~ التي لا حتمية لمسا في الخارج

بل في نفس الامر

السادس عشر - ان يوجد موضوع قضية في نفس الامر بأي اسم

تسميها وما هو معناها ؟

الف - اسمها بالتحقيق ، بمعنى ان الحكم على الامور المحققة الوجود فقط

ب - بالخراجية ، بمعنى ان الحكم على الامور المحققة والاعتدال الوجود

ج - اسمها بالتحقيق ، بمعنى ان الحكم على الامور المحققة والاعتدال الوجود

د - الالف والهمزة

٨، ٧، ٧، ٧ * محصلة ما دلالات برهني موجود (انك)

با صفت موجود كذا (علم)

او صاف - وجودي (علم) * معدوله من حرف سبب جزاء موضوع يا محمول كذا

عدي (جاهل)

س - ان يكون "وجود صفت كورت" آيا صفت وجودي في الوجود

ج - خير وجودي صفت چون عدم بنيان است بر "زيد كور است" محصلة خواهر بود ؟

س - بر تلافيف "كور و جاهل و -" صميمي بود

ج - جنس ديني معتدله نه محصلة صرافه بدرونه معدوله ، لهذا بعضي ها كس قسم صاف را در نظر گرفته اند

و گفته اند قضاي يا صفت كذا : محصلة معدوله و معدوله كذا كه اينها في كل نسبي حاشه ؟

س - ان "غير جاهل" يكون ج ؟

ج - هم محصلة ما سرد هم معدوله طبق تعريف مظهر و لكن نقص تعريف از مصنف است ؟

الته في نه ان يكون صون در معدوله جلد و صفت سلب رايه كره البت بر در ادلتم مظهر من عدم وجود

حرف سلب بوده است

مس (با این تعریف در پس «المحصلة» از چهار حالت یکی فقط محصلة خدا بود و سه تا دیگر معدوم است :
 ج (تخیر ، در این خدا هم نه که چیز دیگر نه گوید که بنا قفس دارد [بر یکس من و تویم هیچ نه قفس نیست
 این دو تعریف هم پس محصلة نشسته است یکی محصلة بودن که باید و یکی قضیه محصلة است که البته از
 لغتی شده اند در سبب اشتباه شده در این دانه ۱۱ افعیل قضیه زید نابینا است محصلة است در معدوم محمول
 و محصلة الموضع نه باشد در محصلة بودن موضوع تناقض با معدوم بودن ملک قضیه ندارد ۱۱]

حقائق : شکست خورده هونا بینا فاشنوا نیست!

تخصیص معدوم (معدوم الموضع و معدوم المحول)

[« این محبت مطلبی ، لئلا يفهموا الا ستاذ ۱۱]

* مستحسان : سبب نمره شده

- [۱] زید ثابینا است !
- [۲] زید ثابینا نیست !

* در معنی یک معنی و ...

در [۱] حمل السلب

در [۲] سلب الحمل (سبب محمول)

تفاوت معنوی

در [۱] وجود موضوع شرط است

در [۲] شرط نیست

تفاوتی که در کتاب نیامده است ؟

(زید هو قائم)

در [۲] اگر ادوات سلب بر جمله داخل شوند

و رابط باشد قبل از رابط نه آید

حرف سلب → ليس رابط

در [۲] در همان شرایط بعد از رابط نه است

« زید هو ليس قائم »

زید ليس هو ~~عقوب قائم~~

در حقیقت برعکس !

تفاوت نحوی لفظی

۷۷/۱۱/۷۷ نیل

زید لیس { هو قائم } این درست است ؟
 زید هو عینی قائم

ثبت محول به موضوع قفسه

حقیقت نقدی ما از به حال خارج نیست

ضرورت ثبوت المحمول لذات الموضوع : الوجوب
 استحالة ثبوت المحمول لذات الموضوع : الامتناع
 لا يجب ثبوت المحمول لذات الموضوع و : الامكان
 لا يمتنع

قفسه ← مطلقه
 ← موجهه
 قفسه قضایی محلیه

وجوب امکان امتناع

هذا موجود است
 ان كان موجودا است
 شريك ابدا موجودا است

عاده

رابطه واقعی بین موضوع و محمول

فقط با موضوع و محمول کار داریم

حکم اصداً احمیت ندارد ؟

س (شریک ابدا موجود است حصار ؟)
 ج (باز امتناع است)

اگر این رابطه را (عاده)
 در قفسه ذکر کنیم آن نظر را حجت
 گویند

الموجهات : قفسه دارای جهت

المطلقة : قفسه بدون جهت (ولر عاده دارد)

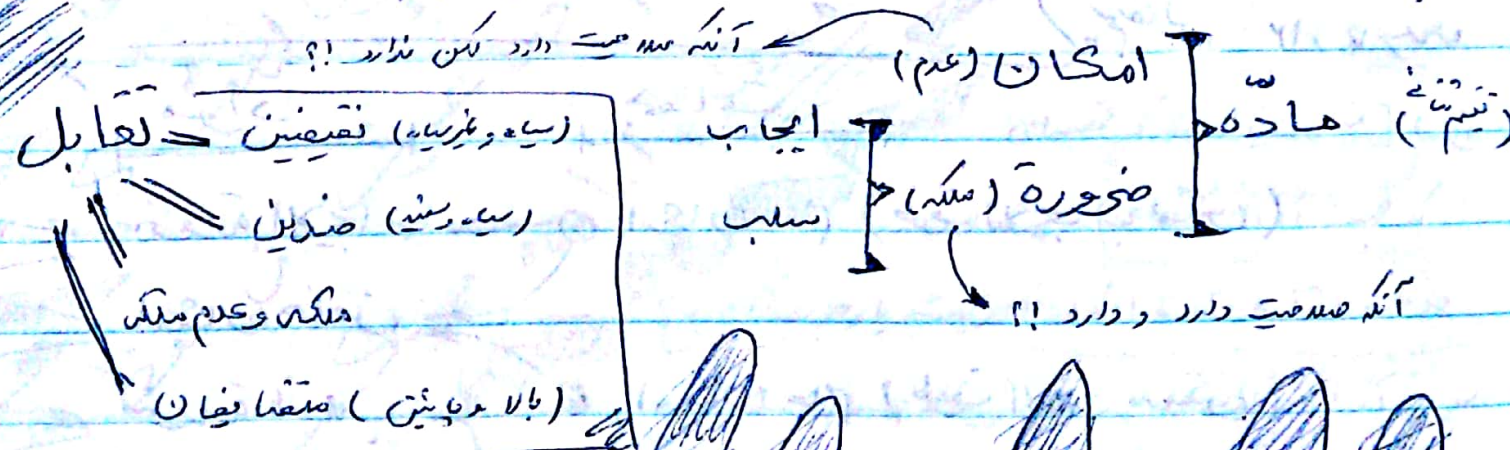
حرکت برای جاده ضرورت دارد ، ولی ضرورت برای ذات موضوع نیست

در قفسه « ماه حرکت دلداره واجب نیست ؟ »

[البته من در مثال گفته دلم ! چون ماه اگر حرکت نکند به دو زمین دیگر ماه نخواهد بود چنان یا فرار کند یا
 سواره دنیا را دارا باشد و سبب شود و یا فرود آید که مثل شورش است که در حرکت در ذات ماه بود
 است بر زمین !؟]

{ من ، اگر در یک حرکت ، ذات نیست پس فردر نیست ؟
 ج ، چرا فردر نیست مگر آنکه قیامت فرارده و از حرکت بیادند و پس این فردر ذات نیست !
 من ، گفت ذات است ، قاعده مشکلی است شده ذات نام چیست ؟
 ج ، سبب سطر و زغایه در ذات است اینها به حال است یا قریب به حال شده آنکه جنس از طریق دی ،
 مدرسه دارد (صحت) البته را حواله بر اینها در سطر و زغایه حواله و در قطعی نیست !

امکان حقیقی	امکان خاص
وجوب	ضروریۃ الایجاب
امتناع	السلب
امکان	سلب الضرورتین



السابع عشر - ما هو مفهوم مادة القضية؟ ~~بين استخدام~~

الف، هو حقيقة الحكم أي مطابقته بالواقع

ب، هو ارتباط الحكم مع الشيء الخارجي من الصدق أو الكذب

✓ ج، نسبة الحصول إلى الموضوع لا تخلف في الواقع من ~~الامكان~~ ~~أو الضرورة~~ ~~في الغارة~~

د، هو نسبة بين الموضوع والحصول نسبة ضرورية

الثامن عشر - إن سألتك من ~~حقيقة~~ مفهوم «الامكان الخامس»

فكيف تجيبني؟

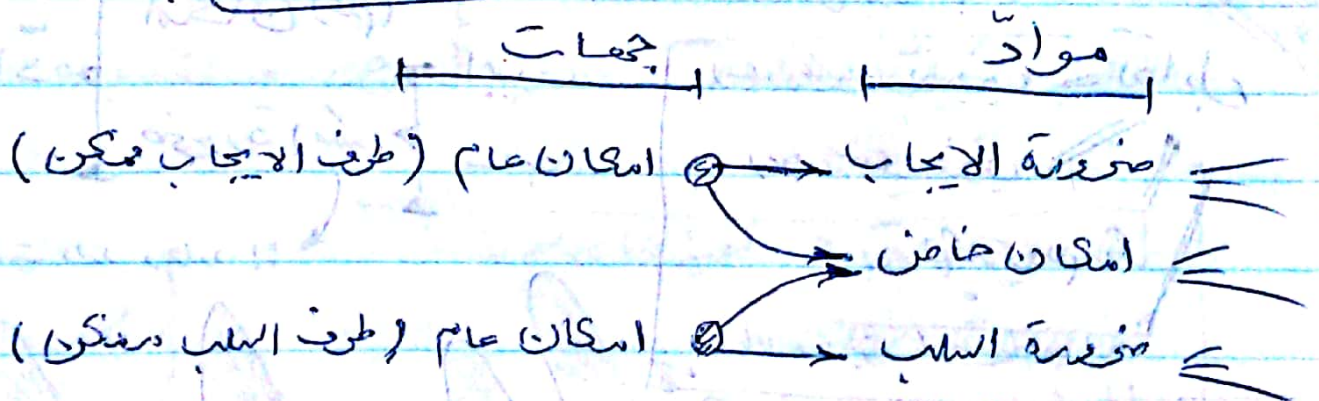
الف، أجب بأنه سلب الضروريتين، السلب والإيجاب

ب، أقول إنه في مقابل الامكان العام

ج، أجبك بأنه سلب إحدى الضروريتين، السلب والإيجاب

✓ د، الجوابان الصحيحان هما ألف والباء

نعم تعالى ١٢، ٧، ٧٧



«الإنسان كاتب بالامكان العام» عدم نسب ضرورت نذار

الله كتب ضرورت داردار !!

شریک الیابی لیس بوجود
 بلا مکان العام
 طرف موانع : عدم وجود
 مخالفت : وجود

وجود برای شریک الیابی ضرورت ندارد



وجود شریک الیابی ← قسّم
 ممکن الخاص
 عناصر الغفره : همان مواد قضایا
 (اصول کیفیات)

س، آی در جهت م امکان خاصه داریم :

ج، آی در جهت حرکت موانع
 زید لیس بجانب بلا مکان العام
 جمع اینها مکان خاصه شود
 زید لیس بجانب بلا مکان العام
 جهت نه ماده

س، امکان عام جهت است و امکان خاص و
 وجوب ماده حشّه پس چگونه می توانیم امکان عام
 اعم است از امکان خاص و
 وجوب ؟

ج، [منظور این است که تقصیه ای

که جهت آن امکان عام باشد می تواند

داده داشته باشد یا امکان خاص است یا وجوب ؟]

س، آ آر تقصیه کاذا می نمود چه ؟ جهت کاذا به ؟

ج، ماده را با جهت مقایسه کنیم اگر سازگار بودند مطابق و اگر نبودند

تقصیه کاذا به است ؟

(تقصیه) مقایسه قیاس را گویند → در معایات غیر

طایفه قضایا
 (اشتراک لغتی)
 نسبت موفّق و مجمل

التاسع عشر - اقول - « شريك البارى ليس بموجود بالامكان الصام »

ما هو مفهوم الامكان في قولى ؟

الف (يُعَرَّفُ) بانَّه سلب احدى الصورتين

ب (هو سلب ضرورة الوجود ^{عن} شريك البارى

ج (معناه أنَّه إما ممتنع الوجود وإما ممكن الوجود

د (كل أحادية صحيحة

العشرون - اذا قال رجل عامي رُبَّ « هذا الامر ممكن الوقوع »

ما هو المقصود من لفظ « ممكن » ؟

الف (هو امكان الخاص الذى يبحث في المنطق عند

ب (أى « بالامكان الصام »

ج (مراده سلب الصورتين ، ضرورة ~~الوجود~~ الثبوت والسلب

د (الالف والباء صحيحان

١٤٠٠ ٢٠٠٧

البرهان

* زرقند العيني : آية بودن حتم ← فردى نيت ولى دائمی است !

(امكان خاص)

ليسطة

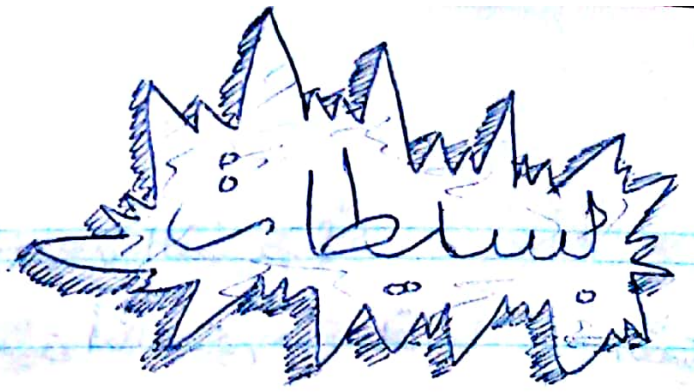
مركبة

→

در واقع دو تفهیم هستند !

نکته موجبه

نکته سالبه



ضرورية ذاتية

الإنسان فاعل است بالضرورة

مشقة عامة

[ضرورية وصية] : الإنسان متعجب بالضرورة حين هو فاعل

دائمة مطلقة

[دائمة ذاتية] : الإنسان فاعل دائماً

عرفية عامة

[دائمة وصية] : الإنسان متعجب دائماً حين هو حي

مطلقة عامة

[معلية ذاتية] : الإنسان فاعل بالفعل

حيثية مطلقة

[معلية وصية] : الإنسان فاعل بالفعل حين هو متعجب

ممكنة عامة

[ممكنة ذاتية] : الإنسان حي بالامكان العام

حيثية ممكنة

[ممكنة وصية] : الإنسان قاعد بالامكان العام حين هو قائم

عدم تعود محققا خطاب بل ان من ضرورة ضرورة!

الواحد والعشرون - ما هو ~~معنى~~ معنى جهة القضية ؟

- الف (معقولنا منذ لفظ في القضية أنه حتى من مادتها) ^{القضية}
- ✓ ب (~~ما لا يمكن~~ ^{ما لا يمكن} هي كيفية السبب بحسب ما تعطيه العبارة من)
- ج (هي كيفية السبب الواقعية في نفس الامر)
- د (الالف والجم)

الثاني والعشرون - ان تناقض الجهة المادكة جهة القضية مادتها محتمل ' يمكن صدقهما ؟

- الف (لا ، لا يمكن لا يتبطان معاً) ^{نعم}
- ب (لا ، لا علم لنا به ، لأن صدقها لا مشروط بمطابقة السبب بالواقع)
- ج (لا ، يجب ان الجهة تطابق المادة لحصول الصدق)
- ✓ د (لا ، تناقض الجهة المادة يلزم كذب العقيدة)

١٤ / ٧ / ٧٧

١٤ / ٧ / ٧٧

١ - قسم	ذاتية ومنه	١ - ضرورة	فضائى وجهه بسيطه ٢ - داعه ٣ - ملحة ٤ - مكسة
		٢ - داعه	
		٣ - ملحة	
		٤ - مكسة	

* اُطْلَعْدَ : اے یونسؑ محمول ہمارے موضوع اتفاق افتادہ و بہ صفت رسیدہ ولی معلوم نیست

~~اینجا بنویسید~~ ضرورت دارد یا ودام دارد
بر اعم از آنهاست.

* ضروریہ ذاتیہ : 1000 انسان 1000 انسان 1000 انسان

* ~ و منینه : العاشی و مرکب بالفتوة | ماشی
~ یونیم : ~ ~ ~ ~ ~ فدا دام ماشی

دات : دهو
حکایت برای ذات
حکایت : (مشق) ماشی با یک وصف

ضرورت دارد نه

ذاتِ مہربانی ہے!

{ مس ، آج کے ترائے کا دام کا مٹی کا سینا درد }

ج ۲ خیر آفرین در عرصه خود زائیده باطن بیاد در میان حقیقه سودا [فی العلم ان]

کل اسان ماش بالفضل

کے معنی ہیں جہاں نہ از عدم (آئیدہ) یعنی با طرح ہمہ ان نہ یکبارہ آئے نہ در حال
و نہ گذشتہ! (تفسیر) خروج از عدم مراد است۔

و می گوید: «تفسیر و خروج از عدم مراد است».

داعیه اعم از مزدوج است

مسئله اعم از ضروری و دائمی است

عملیاتی اعم از ضروری و دائمی، مطابق است

۱۵۱. چنانچه ناله فطریه روح از علییه است و ذات خداوند همیشه هست پس علت ضرورت درود؟

ج ۱ ضمیمہ کے دوسرے اجزاء اس کے دہنیم کہ منقطع ہیں انہیں مبارک جوار خداداد سے ملے گا یہ وہ جو خدایہ تعالیٰ کے رحم و کرم سے ہوتا ہے

حد اما ان باقی چیزها چه اگر دانه [در ظاهر متکین انعام دانا شود] و لکن گمان نمی کنم چنین ضرورتی پیدا باشد

عبدن سترخان تداویم در شرط دائم المحقق است من لها کین من سنی؟ باشد چه اشکال دارد؟ اصل محقق در آن که
 ۱. خواصیت به ضرور اصالت ماهیت را در اصالت وجود او اعلام کند تا ما را در حکم خدا و کتابت بکشد و این امر سر از استنباط آید؟

س (آیات قرآن گشت در ضمنه بر طبع است در مقابل فهمه ؟

ج (تجربه ، برهه است و بر سر طبع نیست ، [راست] است و چون حردام هم ، و اینها در منظر منظم این است و اینها
کتبیم که ما بر طبع را چون خداست صمیم کنیم بر طبع را بدل به جهت بر طبع در طبع میانه اندام نه و بعد
در سطح الواقع بر طبع برده بر سر به اشکال دارد که احکام بر طبع را بینه بر د و احکام آنگاه را به این (بود)
کنیم و بعد از اینها را از موهبت خارج کرده در سر طبع ما بحث کنیم .

الثالث والعشرون - ما هي الضرورية الازلية ، بيئتها ؟

الف ، ما دلت على ضرورة بقاء المحمول لذات الموضوع او سلبه عند
ما دام ذات الموضوع موجودا من دون قيد

ب ، هي التي حكم فيها بالضرورة العرفية بدون قيد ايضا حتى قيد
ما دام ذات الموضوع

ج ، هي تنعقد في وجود الله تعالى وصفاته

✓ (د) اباد والجيم صحیحان

الرابع والعشرون - فذكرت اربعة القضية الموجهة ، بين ~~انهم~~ انهم
انهم من غير ؟

الف ، الضرورية الذاتية ✓ (ب) الممكنة العامة

ج (ح) الملقاة العامة (د) الدائمة المطلقة

عبارات مرحوم منظف (تجلیات)	مغلط	ضرورت ذاتیه	ضرورت ذاتیه
		ضرورت وصفیه	ضرورت وصفیه
		دائم ذاتیه	دائم ذاتیه
		دائم وصفیه	دائم وصفیه
		مطلق ذاتیه	مطلق ذاتیه
		مطلق وصفیه	مطلق وصفیه
		ممکن ذاتیه	ممکن ذاتیه
		ممکن وصفیه	ممکن وصفیه

* و علی ف... : نباید بر این بیانی که داشتیم تصریح می کنیم که ... (۱۱)

رومان به کاری رود که کسی خیال کند این محمول حصول است

برابر موقوفه متعین است هنگام داشتن این وصف ما با این قضیه این ترجمه را دفع کنیم.

۱- قضایای موجب مرکب در واقع یک قضیه اند که شکل به دو قضیه چگونه

۲- یکی موجب است دیگری سلبه

۳- جزء اول اثر موجب بود کل قضیه را موجب می کنیم و بالعکس بالعکس

۴- جزء اول هر چنان که آن اثر می شود در دومی خنثی اجزاء بیانی می شود

۵- دو جزء در کیفیت تفاوت دارد و در کم یکسانند

لا داعی
لا بالضرورة

درکبات

مطلقة عامة	مستندة خاصة	الانسان متحرك بالضرورة مادام ماشي لا دائماً	مشروطية خاصة
مطلقة خاصة	عربية عامة	الانسان متحرك دائماً مادام ماشي لا دائماً	عربية خاصة
مطلقة عامة	مطلقة عامة	الانسان ماشي بالفعل لا دائماً	وجودية لا دائماً
مطلقة خاصة	حسية ممكنة	الانسان ضاحك بالفعل مادام متعجب لا دائماً	حسية لا دائماً
ممكنة عامة	ممكنة عامة	الانسان حي بالامتحان العام لا بالضرورة	ممكنة خاصة
ممكنة عامة	مطلقة عامة	الانسان ماشي بالفعل لا بالضرورة	وجودية لا ضرورية

مَدِينَةُ دَامِصَ

مستوفى خاصه :	ضرورية وعينية	+	لا دائماً (مطلقة عامه)
عينية خاصه :	دائمه وعينية	+	لا دائماً (مطلقة عامه)
وجوديه لا ضرورية :	مطلقة ذاتيه	+	لا بالضرورية (عكسه عامه)
وجوديه لا دائمه :	مطلقة ذاتيه	+	لا دائماً (مطلقة عامه)
عينية لا دائمه :	مطلقة وعينية	+	لا دائماً (مطلقة عامه)
ممكنة خاصه :	ممكنة ذاتيه	+	لا بالضرورية (ممكنة عامه)

← محتملة ذاتيه

الخامس والعشرون - بأي اعتبار تسمى العقيدة الموجهة المركبة موجهة أو سالبة ؟

الف ، باعتبار الحزب الاول معفا
ب ، باعتبار الحزب الصريح
ج ، باعتبار الحزب الثاني معفا
د ، الف والباء معا

السادس والعشرون - في القضايا الموحدة المركبة الى اى قضية موحدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الف (مسجل) ابى المسجلة العامة (ب) عريفية عامة

ج. تارة الى مطلق عاملاً وتارة ممكن عاملاً ✓ د. الى المطلق العاملاً

السابع والعشرون - اي قصتي موجهة مركبة تتركب من مطلقين عامتين اذ عرفنا

✓ (الف) الوجودية اللاحقة (ب) التحينية اللاحقة

(ج) الوجودية اللاحقة (د) الالف والجمع معا

الثامن والعشرون - كما قلنا ان الامكان الخاص هو المادة ؛ اذا نقول

« كل حيوان متحرك بالامكان الخاص » ما هو مقصودنا منه ؟

(الف) ~~المادة~~ هو المادة ايضا التي ذكرتم في النص

(ب) هو جهتي من جهات القضايا البديلة للمادة

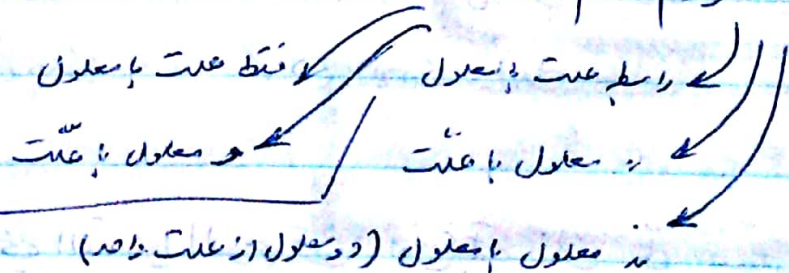
(ج) هو ~~المادة القسرية~~ ~~التي~~ ~~كانت~~ ~~تحت~~ ~~الاحتمال~~ هو نفس المادة الواقعة مطلقاً

✓ (د) البعس كما عرفت ما لو عرفت المسكنة العامة باللاحقة

٧٧، ٧٨، ٧٩

نمبر ٧٧

* استلزام اعم از لازم است



من ارآيدم و رابط بين دو علت بمبارك معلول واحد بود يعني دو علت كه با هم علت تامة معلول
آنها هي ؟

(ج) [املا جابر بكف سبت چون ارتباطي سبت يعني ارآيدك از علتك بود ولان سبت بر وجود علتك دكر

در حال كه در همه حالت دكر يك دلالت بر دكر كند ؛]

س. در انقیاد یکی دو مرتبه بیشتر آیه یا حرف

ج. دوام و همگی در ذات تعریف نیست. یکی دو بار بیشتر نباید. مابقیه می سازیم چون اگر بحث دوام باشد دیگر
تخلف ناپذیر خواهد بود حال آنکه ما می گوئیم انقیادیه ها تخلف پذیرند؟! «استاد در مورد»

* سخن : گرم شود * غلا : غله ها را کرد

* نَمَدَد : مصلحت می نمود

مصلحت

لِزومیه

انقیادیه

س. محال : آیا خود می توانست عدت بهم باشند یعنی اگر آ. را هم بکنیم و محبت را از دست بدهیم هم می شود؟

ج. استاد : ما آنجا از انبیا ما به گرم شدن می بودیم عدت قطع می کردیم [حالا اینها عجب ندارند و در مورد ضرر کارها

که اینها برقرار است یا نه؟ حایه که خود می توانست عدت برابر هم باشند یعنی خود کردیم و خود کردیم را بدید

ح. آورد اینها می گوئیم در آن واحد در یک آزارش قطع می کردیم عدت است و یک مصلحت و در آن آزارش بعد از آن

عدت راجع به شوا و اینها یک مصلحت یعنی از هر کدام به دور می بریم آن عدت است پس در حقیقت که بگوئیم با

توجه به محل انجام شده باج بینیم نه عدت است و کدام مصلحت پس خود دو چیز است عدت نمی شوند! [

س. در تعریف انقیادیه که می گوید ملازمه پس استلزام دو مصلحت را برانند باشد و تعریف مانع نخواهد بود!

ج. ما گفتیم که لِزومیه استلزام اعم از ملازمه است حال آنکه در ذهن مردم مطلق صفت چیز می شود و خود را

یک فردن کرده!

مصلحت

غنا و به

انقیادیه

التاسع والعشرون - في أي حالة نسمى القضية الشرطية اللزومية؟

الف) إذا كان أحدي الطرفين علته الآخر

ب) إذا كان الطرفين معلولين لعلته واحدة

ج) إذا كان الطرفين عليهما تامين لمعلول واحد

د) ☒ لا تف واباء

الثلاثون - ما هي المفصلة الاتفاقية، عرّفها بالامكان!

الف) هي التي لا يكون اتساع بين طرفيها

ب) هي التي يكون اتساع بين طرفيها حقيقياً دائماً

ج) ☒ لا يكون اتساع بين طرفيها حقيقياً دائماً

د) بين طرفيها تناف ~~لا~~ لا بالدرام

٢٤، ٧، ٧٧

٤ -

حقيقي	موجب	اجتماع	ارتفاع
سالب	موجب	اجتماع	ارتفاع
سالب	موجب	اجتماع	ارتفاع
سالب	موجب	اجتماع	ارتفاع
سالب	موجب	اجتماع	ارتفاع
سالب	موجب	اجتماع	ارتفاع

ما يغتر الجمع

ما يغتر الخلل

[نور ونور (بن) ٢٤]

هو جب حقیقی =

علا یا زوج است یا فرد

سالب حقیقی =

اشکونه نیست که انسان یا فاعل باشد یا قابل تعلیم

موجب مانعة الجمع =

این شیء یا معنی است یا سیه

سالب مانعة الجمع =

اشکونه نیست که شیء یا غیر معنی است یا غیر سیه

موجب مانعة الخلو =

این شیء یا غیر معنی است یا غیر سیه

سالب مانعة الخلو =

اشکونه نیست که شیء یا معنی است یا سیه

س، آی در همه این شتر حالت ممکن است یکی باشد و یکی نباشد (یعنی اجتماع داشته باشیم و نه ارتداد)!

ج (برسیم سوال را مترجم شده، یا فرد دیگر داد، [یقین دارم که در سالب حقیقی این ممکن نیست اینجا

که یکبار دیگر برسیم دیگر آمده مترجم شده مفورم را! و چه متفکره ایشی که! [کلمات هم قطعاً در این مثال کتاب

عن الهی : مبرون

این حالت برقرار باشد نه ملامت! [پ

★ مانعة الجمع موجب همه در جواب کسی که قوال می کند بین دوستی، امکان اجتماع هست

یک تخفیر یا عام است یا گنه کار!

★ مانعة الجمع سالب همه در جواب کسی که نقدر می کند امکان اجتماع بین دوستی نیست.

اشکونه نیست که یک تخفیر یا عام است یا بنی!

★ مانعة الخلو موجب همه در جواب کسی که نقدر می کند امکان ارتداد دوستی هست.

هر شیء یا عده است یا معلول!

★ مانعة الخلو سالب همه در جواب کسی که نقدر می کند امکان ارتداد دوستی نیست.

اشکونه نیست که انسان یا عامل به دین است یا دیگر به عمل!

استثنائية المفصلة

الواجب والالمون - القضية الحقيقية السالبة يوجد طرفها أن :

(أ) لا يمتثلها

(ب) يرتفعها

(د) لا يرتفعها ولا يمتثلها

(ج) يرتفعها ويختلطها

الساكن والالمون - ~~لا يوجد لها~~ رأي قضيتان متضادتان مختلفتان في

الكيفية ~~التي تعارضها~~ ~~لكنها متضادتان~~ بين نوعها !

وبترادفان في المعنى ، بين نوع ~~كلاهما~~ كلاهما

(الف) ~~بما هي حقيقة~~ ~~وهي~~

(ب) ما بعدة الجمع وحقيقة

(د) حقيقة و ما بعدة الخلق

(ج) كلاهما حقيقتان

(د) ما بعدة الخلق و ما بعدة الجمع

بمقابلة

٢٤ ، ٧ ، ٧٧

(أ) ما من تعارض بين آيات عذرية ما بعدة الخلق و ما بعدة الجمع ؟

(ج) من آيات و ما بعدة الجمع و ما بعدة الخلق و ما بعدة الجمع و ما بعدة الجمع ؟ [بعض فعلا صواب فذا ؟ ؟ ؟]

* دار صبا : مرجع شدة و أدبه

* لا سيما : على المحفوظ

* قوتني : من ربه ، ما لا يدر

* حيلوا لنا : وسط و اتعزلون

اسم الاستبصار خواصه غير ان في طوس

محول

موضوع

الاسنان بعض الحيوان

بعض ~~الحيوان~~ الحيوان الاسنان

محول

موضوع

نفس

۲۷، ۷، ۷۷

* شمع : حرص و طمع

* فطنة : ذکاوت و ادراک

ليس للانسان الا ما سعى

} کل انسان له نتیجه سعید
 } وليس للانسان ما لم يسع اليه
 } این دو تنفسه مخوف شده و تبدیل به یک تنفسه گردیده اند !

* از روی تنفسه : خود را حقیر کرد

* استسعى الجمع : خود را با طمع آشتا کرد

* صواب : حقیقت

* سحوة : میل

* حباب : نا امید شد

* استطال : گردن کشید

عقوبات

* مال : رسید

* محبوا : مشغول کننده

* ضی : ناسخانی اثر

* مستقون : شگافه

* معذور : انعام

* ظلف : نسیم

۱. اتفاقیات

۲. ا - سرطیه متصلة : چپا (آفتابه) اگر جواب زیاد شود حقیقت پنهانی شود

ب - " " " " () اگر انسان دسترس زیاد شود میل به آن کم شود

ج - " " " " () هر کس به معذور ببرد طغیان می کند [بروفا رکنه]

د - " " " " () راضی به دولت شد کسی حاکم شود و نه توانا این را

ه - دورت لیم متصلة () تنها از زمین بندگان همان خدا ترسند

س ١ لماذا رواية واحدة الحقو ؟

ج ١ لأنه رواية واحدة كونه كذا في از جهة كذب فقط بانه ، عداو من كونه شافى حقيقى رايه بانه

س اينه قابل مجبته ؟

[احسنت يا]

نوعا

٧٧، ٧٨، ٧٩

تناقض القضايا

ولم يتجى : بياه ي برد
الخاص : آندئير

اختلاف في القضيتين يقتضى لذاته أن
تكون احدهما صادقة والاخرى كاذبة

حين زاده

الخاص والذاتون - لماذا ذكر المصنف في "لذاته" في تعريف

التناقض ؟

الف ، لأنه ربما يقتضى اختلاف القضيتين تخالفا في الصدق والكذب

ب ، لأنه لذاته الاختلاف

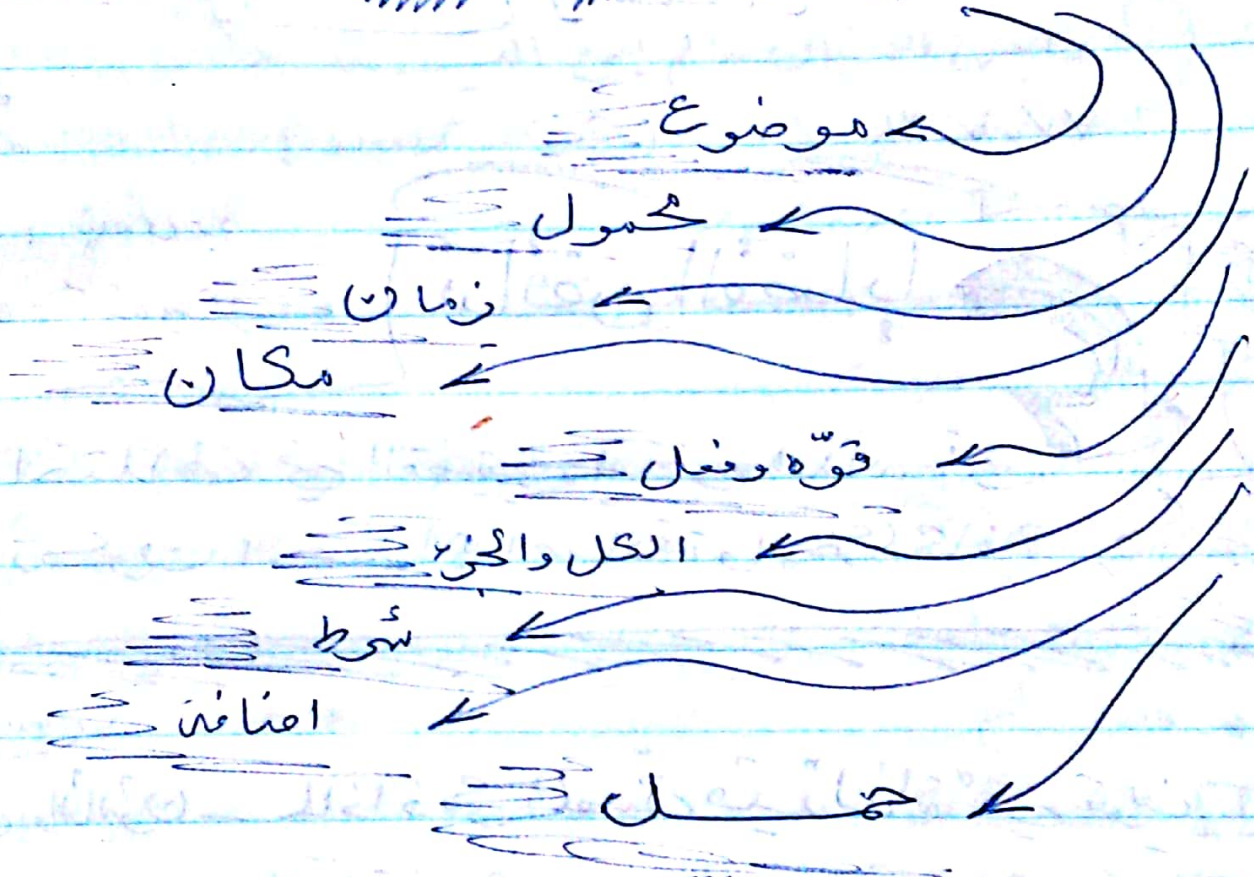
ج ، لأن تكون احدهما صادقة والاخرى ولكن لا لذاته الاختلاف

كاذبة

د ، لأنه ربما كان الموضوع

احض من المحمول

وجرات ثمار



موجیه جزئی $\rightarrow$ ناقص $\leftarrow$ سالب کلی

موجیه کلی $\rightarrow$ ناقص $\leftarrow$ سالب جزئی

همه ما هو محمل می توان باشد نقیض آورد مگر آنکه بدل به محصوره جزئی گردد

~~محمول می تواند باشد نقیض آورد مگر آنکه بدل به محصوره جزئی گردد~~

فصل قضایای شرطیه مقوله می تواند نقیض داشته باشد

1 ضابطه : ~~مکمل زید آید / عدم اتحاد در موضوع~~
~~عدم غیر زید~~

عدد دو مضاعف است [نسبت به چهار] اتحاد در افغانه
عدد دو نصف است [نسبت به چهار]

۷۷، ۸، ۴

نسبت

حل مسئله شایع : حکم روی معادین موضوع است

اولی : " خود مفهوم موضوع بما هو مفهوم رفته است

* بحث حل اولی و شایع در دو جا مطرح شده است ص ۷۴ و ص ۸۲

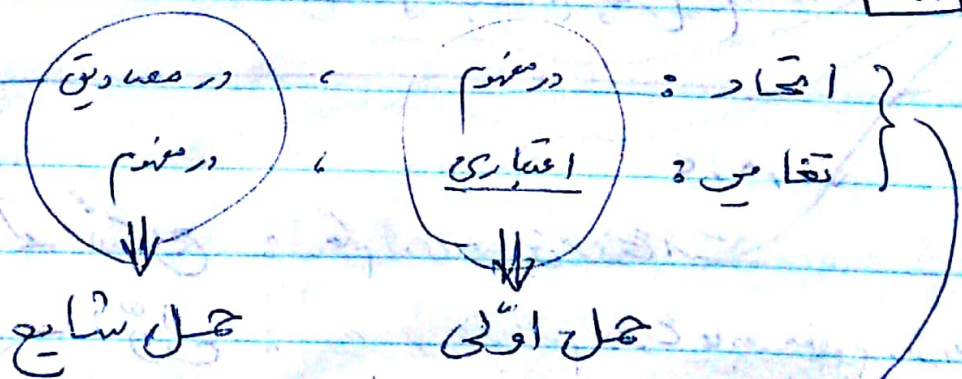
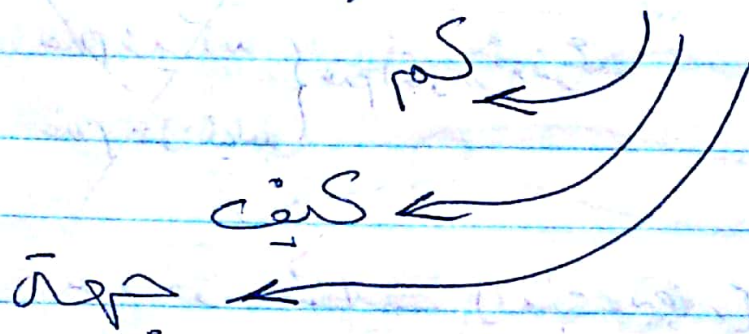
مفهوم موضوع
مفهوم قضیه

مس : آیا این بازگشت به وحدت موضوع نمی کند ؟

ج ۱ : آنرا مفهومی قضیه و نه هم بنا بر ص ۸۲ غذا دیگر داخل در وحدت موضوع نمی شود

صادق } الجزئی لیس جزئی (عمل ادب) : جملہ اسما علی
 الجزئی جزئی (عمل مع منافع) : جملہ اسما علی نفسہ
(الاعتقاد فیہ)

اختلافات ثلاث



بین موضوع و محمول

تغییر / ← مندرجہ

دوام

ممکنہ عامتہ

لا دوام
ندایم !

لازم و ملزم

مطلقہ عامتہ

بہم عنایت تغیر دوام انراہ یوسم !

من : کیا الارض ليس متحرك دائما و الارض متحركة دائما ؟ متغير حثيث ؟

ج : یہ حسنه ؟ [تحریر: ۶]

(مس) پر شرط اصداف در جہۃ چہ شود؟

ج ۱: در مورد رسیدگی به علاقه با اختلاف در کیفیت اختلاف در جهت هم لازم باشد. ۱

السادس والثلاثون — هل هناك القضايا متناقضان ام لا ؟

« كل انسان متحرك دأماً » و « ليس بعض الانسان متحرك دأماً »

الف) لا، لأنهما لا يختلفان بالجهة

ب) بلى، لها متناقصان في المعنى

(ج) لا، مئی " کل انسان معنیٰ بالفضل "  تر تفہان
(وحدیہ لا دائمہ) ^۱ دہدائمہ

✓ دم الانف والحنجرة

 $\nu\nu, \Lambda, \Sigma$

«الحدا»

س، «انسان حیوان است بالفرض» و «انسان حیوان نیست بالفرض» آیا تعین می‌کند؟

ج (خیر، مفید اور ضروری کام) است و مفید (موسی ضروری سلب) اور وسطی (عائد) مفید

سیرت شوالیه این دو قضیه هر دو کاذب باشند یعنی دفع و شونه بر نقض استند

[چهارم کتاب رساله و مستند انجمن دینیت در صحت و سقم اخبار و روایات، امامان بزرگوار و صاحب امتیاز]

اختلافی در شاقص ← کیف بعض انسان ماضی است

صفحہ ۱۸۸ ماسٹی ریسٹ

ms
(over.)

هر دو جزئی

اختلاف در کیف (1) داخلان تحت تضاد

بعضی این ماضی است ← بعضی این ماضی نیست

اختلاف در کم (2) تداخل

بعضی این ماضی است ← کل این ماضی است

صدق کلی ملازم
با صدق جزئی است

اختلاف در کیف (هر دو کلی) متضادتان

حرفان ماضی است ← هیچ این ماضی نیست

تداخل

موجیه کلیه ↔ موجیه جزئیه

کذب جزئیه ↔ کذب کلیه

سالبه کلیه ↔ سالبه جزئیه

صدق کلیه ↔ صدق جزئیه

تضاد

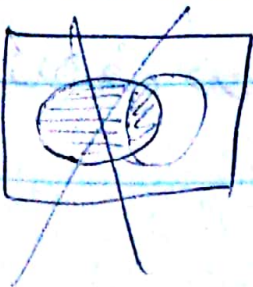
موجیه کلیه ↔ سالبه کلیه

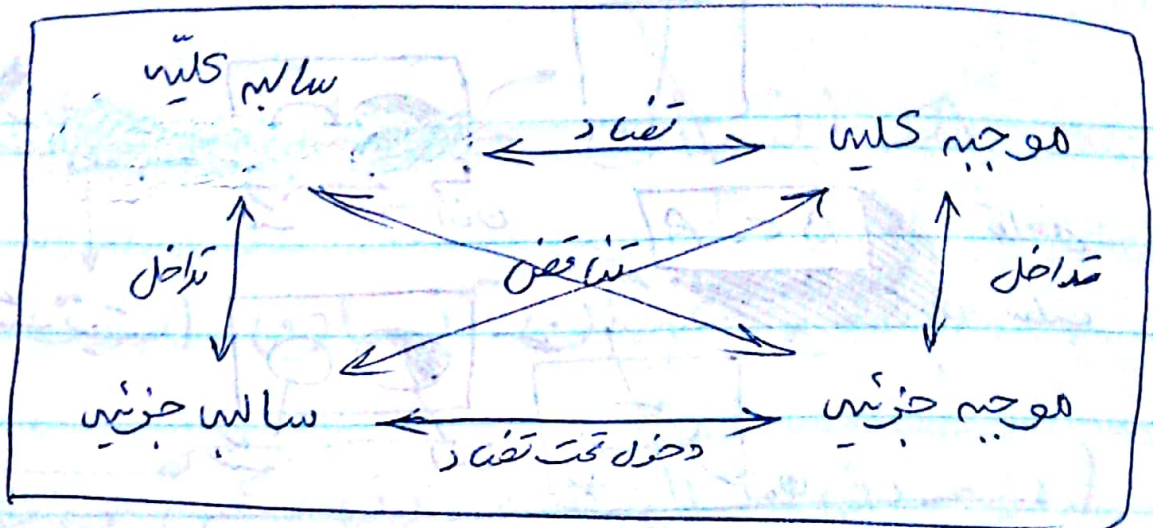
صدق کلیه ↔ کذب دیگری

موجیه جزئیه ↔ سالبه جزئیه

کذب اولی ↔ صدق دیگری

دخول تحت تضاد

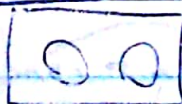




تداخل :	کذب جزئی $\Leftarrow$ کذب کلی
	صدق کلی $\Leftarrow$ صدق جزئی
تضاد :	صدق یکی $\Leftarrow$ کذب دیگری
دخول تحت تضاد :	کذب یکی $\Leftarrow$ صدق دیگری

اختلاف در کم

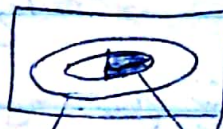
اختلاف در کیف
هر دو کلی اند
اختلاف در کیف
هر دو جزئی اند



A = هر ان ن حیوان است



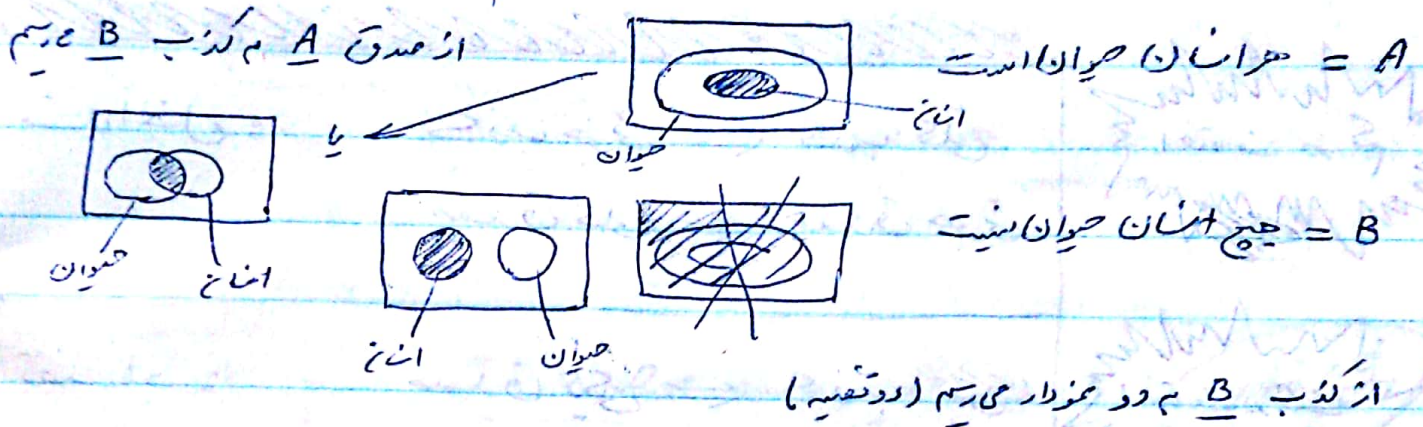
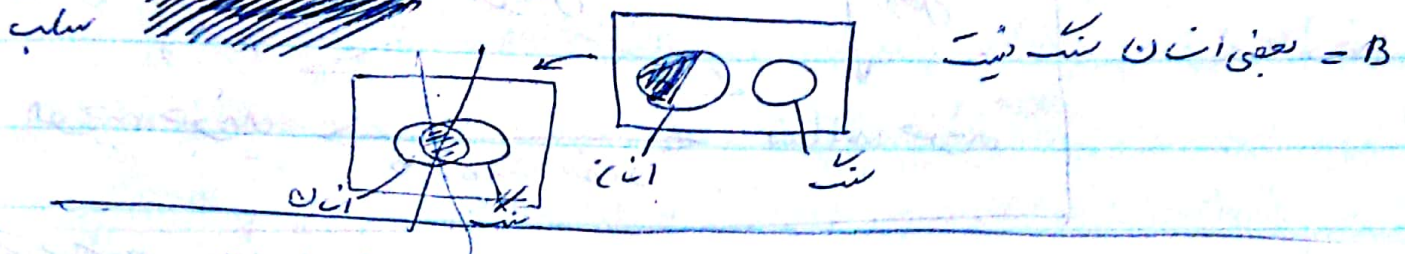
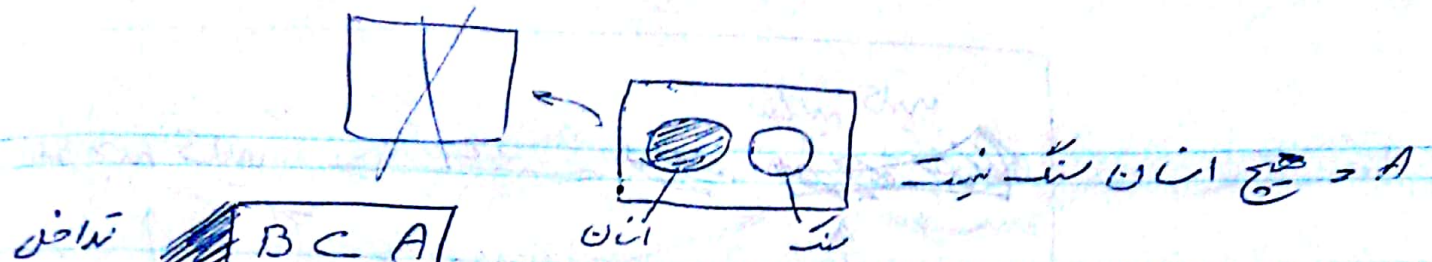
تداخل
ایجاب



B = بعضی ان ن حیوان است



صیاخ
صیاخ



۷۷، ۸، ۵

در تمام

- تناقض ← کذب و صدق هر کدام نتیجه است.
- تداخل ← کذب جزئی، صدق کلی نتیجه است.
- تضاد ← صدق هر کدام نتیجه است.
- دهوں تحت التضاد ← کذب هر کدام نتیجه است.
- عکس مستوی ← صدق اصل و کذب عکس نتیجه است.
- عکس نقیض ← کذب اصل و صدق عکس نتیجه است.

عکس مستوی

هر انسان حیوان است
↓
بعضی حیوان انسان است

از صدق اصل به صدق عکس می رسم

از کذب عکس به کذب اصل می رسم

در صدق و کذب مطابقتند

موجبه کلیه ← موجبه جزئیه

موجبه جزئیه ← موجبه جزئیه

سالبه کلیه ← سالبه جزئیه

سالبه جزئیه ← سالبه جزئیه

موجبه کلیه



۱- هر انسان ناطق است ← هر ناطق انسان است [موجبه کلیه]

۲- هر انسان حیوان است ← بعضی حیوان انسان است [موجبه جزئیه]



قدر متیقن را می بینیم : موجبه جزئیه

موجبه جزئیت :

- ۱- بعضی آن ن ناملق است ← همه ناملق آن است [موجبه کلیه]
- ۲- بعضی آن ن حیوان است ← بعضی حیوان آن ن است [موجبه جزئیه]
- ۳- بعضی حیوان آن ن است ← هر آن ن حیوان است [موجبه کلیه]
- ۴- بعضی آن ن سید است ← بعضی سید آن است [موجبه جزئیه]

موجبه جزئیه

مسالبه کلیه :

- ۱- هیچ آن ن شک نیست ← هیچ شک آن ن نیست [مسالبه کلیه]

مسالبه کلیه

۵۵

مسالبه جزئیه :

- ۱- بعضی حیوان آن ن نیست ← بعضی آن ن حیوان نیست [—]
- ۲- بعضی آن ن شک نیست ← بعضی شک آن ن نیست [مسالبه جزئیه]
- ۳- بعضی آن ن سید نیست ← بعضی سید آن ن نیست [مسالبه جزئیه]

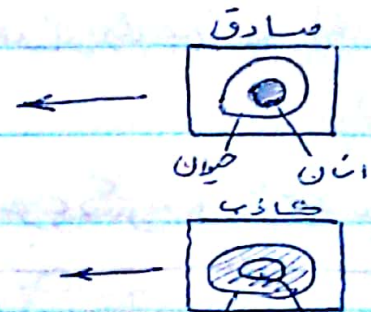
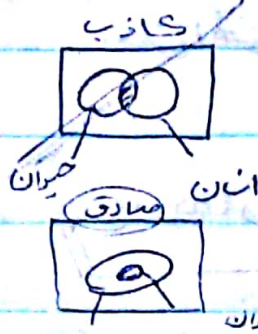
مدر متیقن

فصله عکس ندارد

ن (ملازمه باب مضاعفه است ، و در طرزه معنای دهد : آیا بناید حرم مغفرتی که آورد)
ج (متفردی که طرف بود معنی بعد از تعریف گویند)

[مسائل مربوط به]

مدعی: هر انسان حیوان است پس بعضی حیوان انسان است!



۱

۲

۳

۴

۵

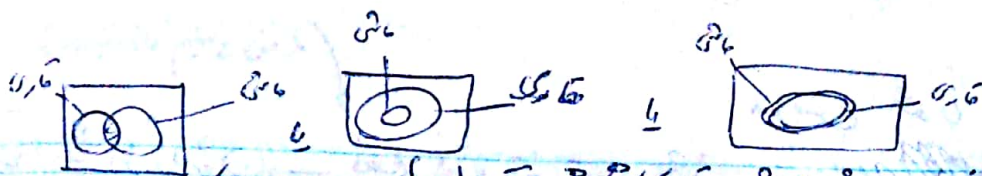
موارد دیگر هم در دنیا هستند که کاذب دارند و صادق نیستند!
 صادق است
 عکس فایده رساننده

صدق اصل فایده رساننده

اینکه کاذب در عکس فایده دارد



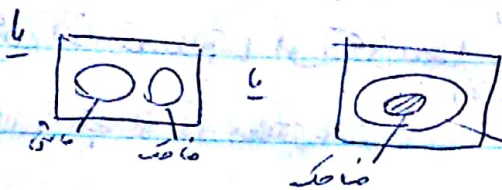
پس انسان عقیق



گاهی اوقات اگر آن مادی باشد فیزیکی هم هست !
 گاهی اوقات اگر آن فیزیکی باشد مادی هم هست !



آنچه نیست که اگر آن مادی باشد فیزیکی هم هست !
 آنچه نیست که اگر آن فیزیکی باشد مادی هم هست !



[توانیم در رابطه فیزیکی در مورد مادی معتقدیم]

توانیم در رابطه فیزیکی در مورد مادی معتقدیم

به خاطر این مثال ، آنچه نیست که اگر فیزیکی باشد مادی است !
 آنچه نیست که اگر فیزیکی باشد مادی است !

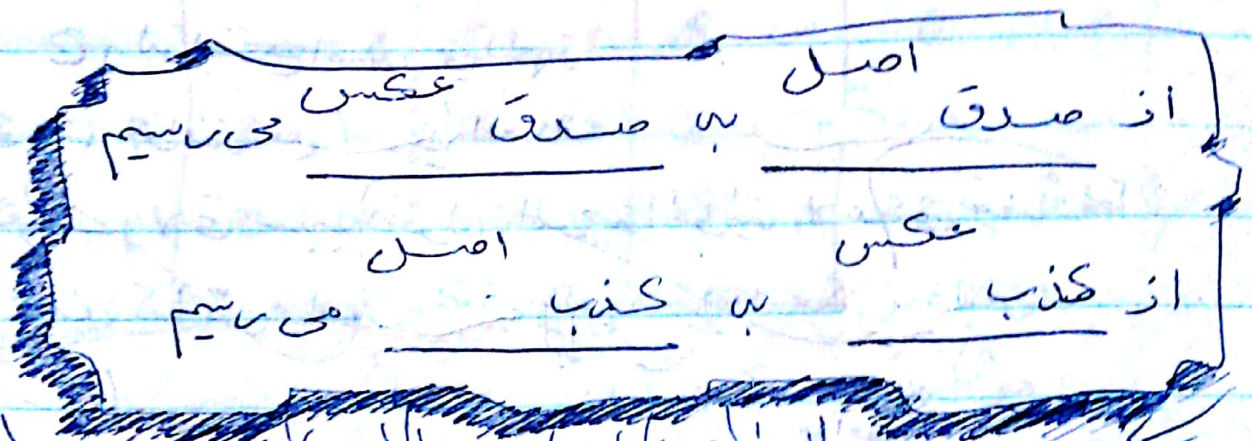
~~عکس نقیض موافق~~

هر انسان حیوان است
 هر لایحیوان لایانسان است

~~عکس نقیض مخالف~~

هر انسان حیوان است
 هیچ لایحیوان لایانسان نیست

* مدار از مناسبت خیر، روش قدما را قبول نکرده اند (مواقف را) و معتقد بودند که در روش آنان
تفاوتی پیدا آید و روش مخالف را بدعت نودند، مرحوم مظفر هر دو را قبول کرده است؟



موجیه کلیه [موجیه] سالبه کلیه

موجیه جزئیه

سالبه کلیه [موجیه] جزئیه

سالبه جزئیه [موجیه] جزئیه

الواحد والرابعون - لماذا نُسمِّي عكس النقيض الموافَق بهذا الاسم؟

✓ الف، لتوافق مع أصله في الكين

ب، لتوافق مع أصله في الهم

ج، لتوافق مع أصله في الجهة

د، لتوافق مع أصله في الصدق

الثاني والرابعون - لا تَنسَبُ فتقول المعصية الحُبِيْبَةُ لا عكس نقيضاً لهما؟

الف، كما تَنسَبُ في العاصية الحُبِيْبَةُ ~~فكلمة مستوحاة~~ عكسها المستوى

ب،

موافقاً كان أو مخالفاً؟

الثاني والرابعون - أذكر لنا مأمدة عكس النقيض

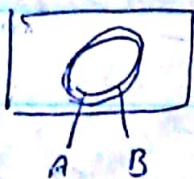
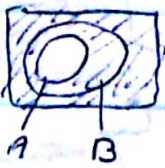
الف، كذبا يدل على كذب أصلها

ب، صدقها يدل على صدق أصلها

ج، صدق أصلها يدل على صدقها

✓ د، الف والباء صحيحان

كل A، B ← كل B، ~A، ~B



أ، ب، ج، د

المعقولة

اصل	تناقض	عکس مستوی	عکس نقیض
			موافق // مخالف
م ج ی	س ج	م ج	م ی س
م ج	س گ	م ج	—
س ی	م ج	س ی	م ج
س ج	م ی	—	م ج

م : موجب
س : سالب
ی : کلی
ج : جزئی

اصل	عکس مستوی	عکس نقیض	تناقض
(صادق)	صادق	صادق	* (کاذب)
(کاذب)	ص / ی	ص / ی	(صادق)
کاذب	(کاذب)	(کاذب)	* صادق
ص / ی	(صادق)	(صادق)	ص / ی

* فروغی کہ غایبہ می راستہ!

== تناقض همیشه غایبہ می راستہ!

س : هیچ شریک اسبابی موجود نیست
معنی غیر موجود یا شریک اسبابی حتمی و یقینی نداشت
موضوع محقق شدہ در محل حدیث گزشتہ پر قاعدہ فرعیہ جاری نداشت

ج، [عجب مضارع درگزشت و اگر در زیر فراوانی شد و شناسایی زیاد شد و در نتیجه به اینجا رسیدیم و
 در عین حال، ثابت خارجی بودن را دارد و غیر موجود ندارد، مثلاً این تبیین انجام شده، بعد از
 کلی بحث زانکه احاطه کردیم استاد دیگر نمی تواند دوام بیاورد و به آخر خط رسید و خودش به اشکال می آید
 و چون جوابی نمی داند مفاصله کند و از جواب سر باز می زند و همان موقع بصیرانه اظهار دارد
 استاد ناچار از اینم شد و خود را دارد و ما دیگر همیشه می دانیم هر چه می شناسیم نمی تواند بیشتر بیرون
 بیفتد بدینهم؟! و این سوال با حذف کلماتی است! و سوال ما با جواب طاهر؟! آخ

الثالث والرابع - ما هي النقض؟

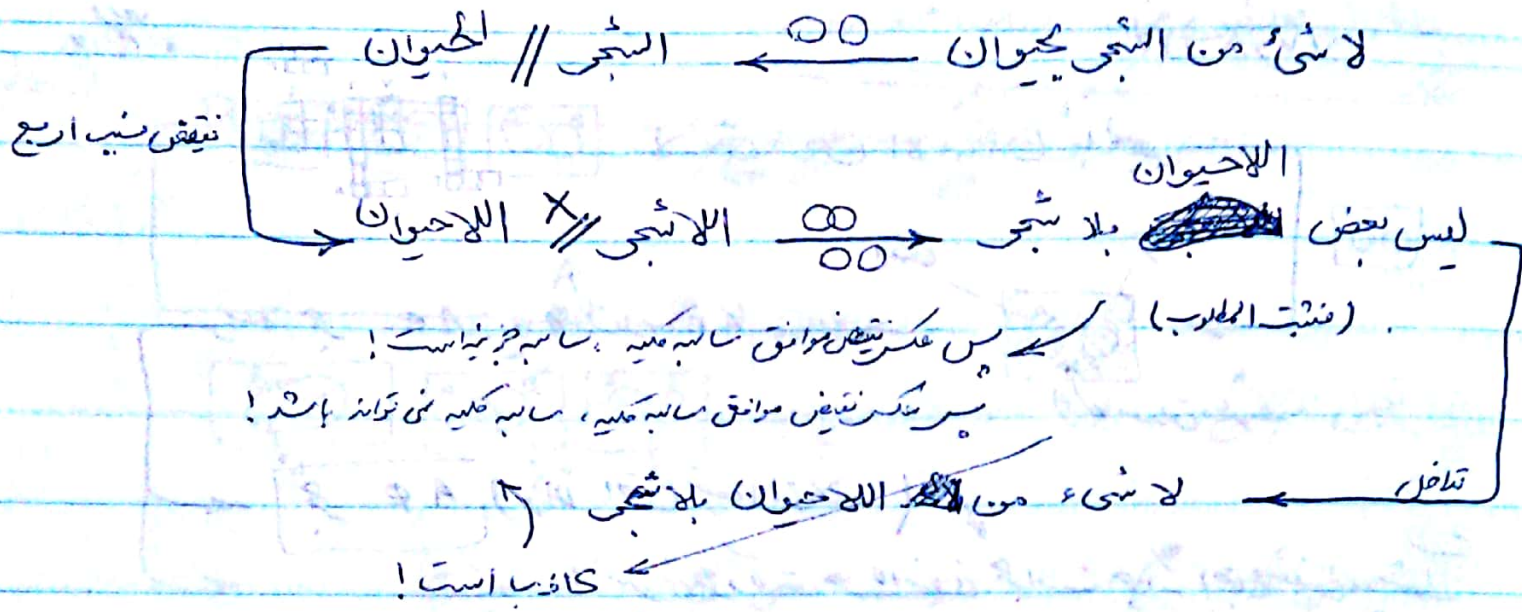
- الف، هو تحويل القضية الى اخرى لازمة لها في الكذب مع بقاء ^{فيها} ^{موضعها} ^{على} ^{الاشكال}
- ب، هو تحويل القضية الى اخرى لازمة لها في الصدق مع بقاء ^{فيها} ^{موضعها} ^{على} ^{الاشكال}
- ج، هو تحويل القضية الى اخرى لازمة لها في الصدق مع بقاء ^{فيها} ^{موضعها} ^{على} ^{الاشكال}
- د، هو تحويل القضية الى اخرى لازمة لها في الكذب مع بقاء ^{فيها} ^{موضعها} ^{على} ^{الاشكال}

الرابع والرابعون - اذكر بقضية بين نقضها التام:

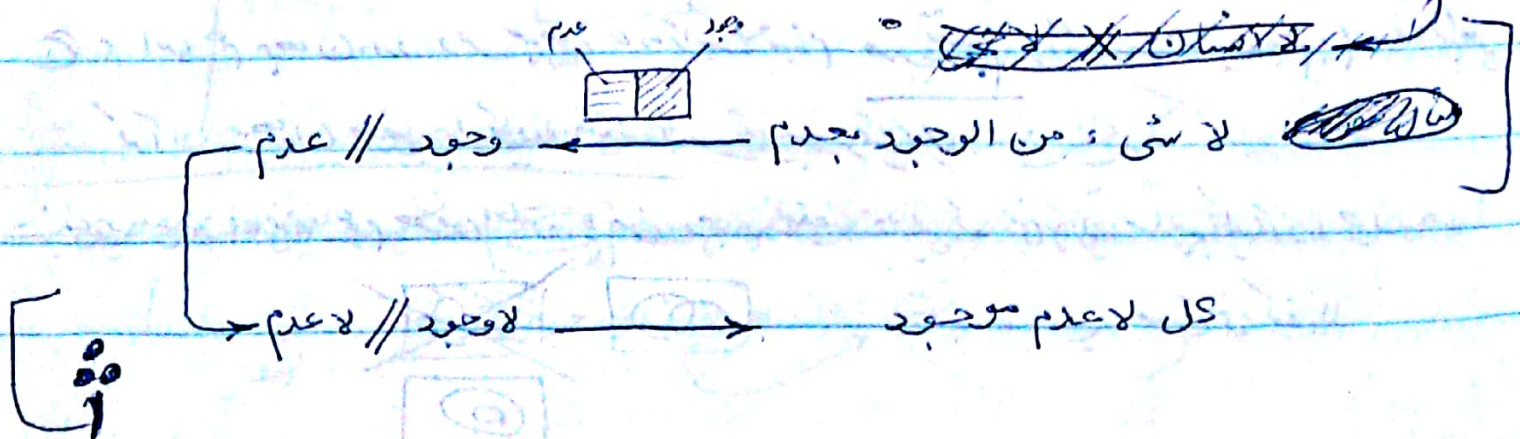
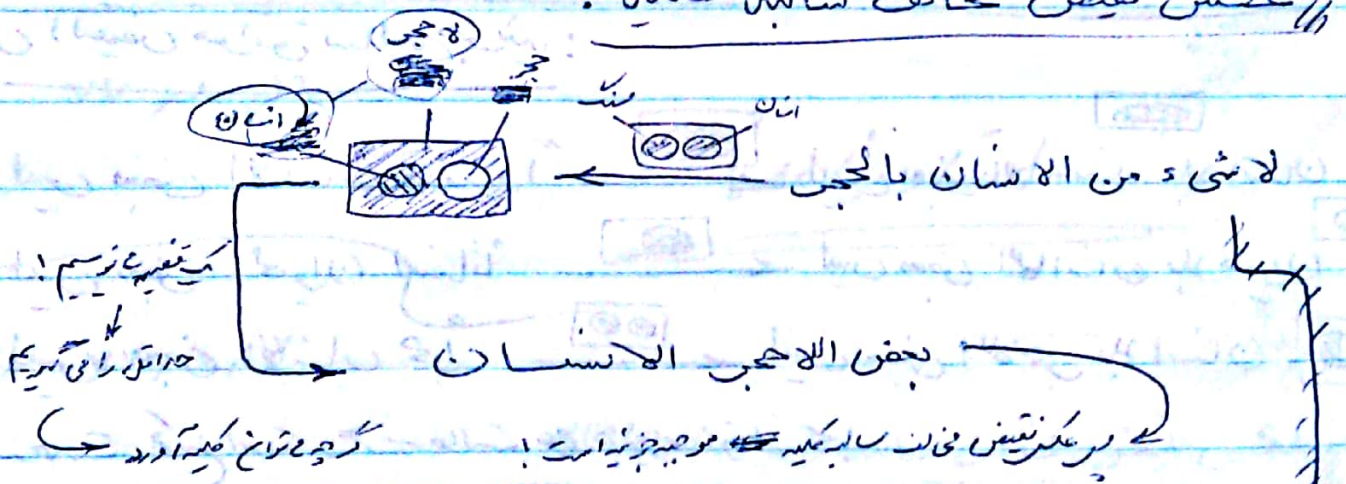
« كل شجر نام دائماً مادام شجراً لا دائماً »

- الف، بعض شجر نام دائماً مادام شجراً لا دائماً
- ب، بعض لا شجر نام دائماً مادام شجراً لا دائماً
- ج، كل شجر نام دائماً مادام شجراً لا دائماً
- د، بعض لا شجر لا نام بالفضل مادام شجراً لا دائماً

عكس نقیض موافق سالبه کلیه :

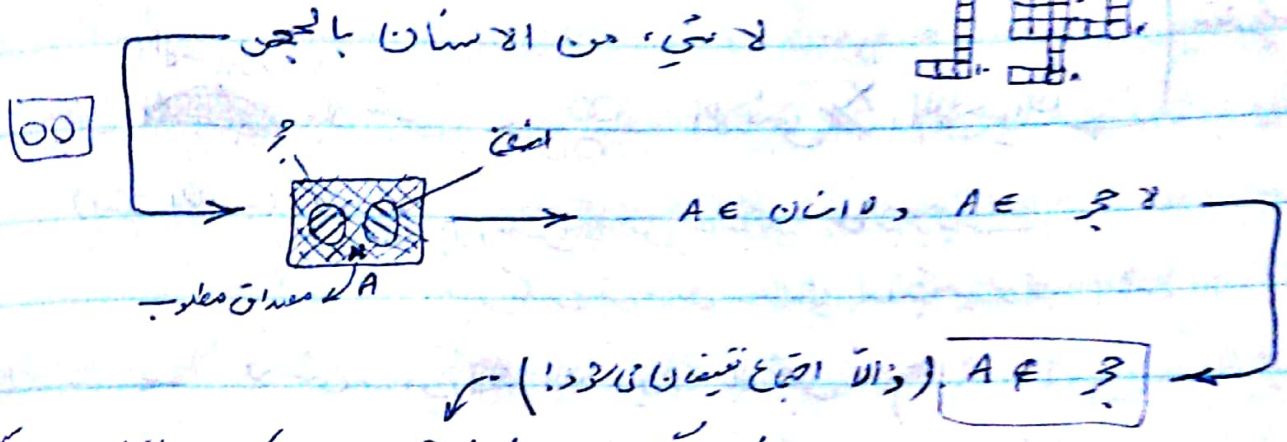
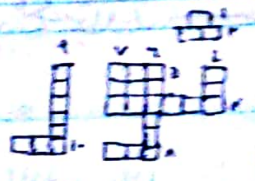


عكس نقیض مخالف سالبه کلیه :



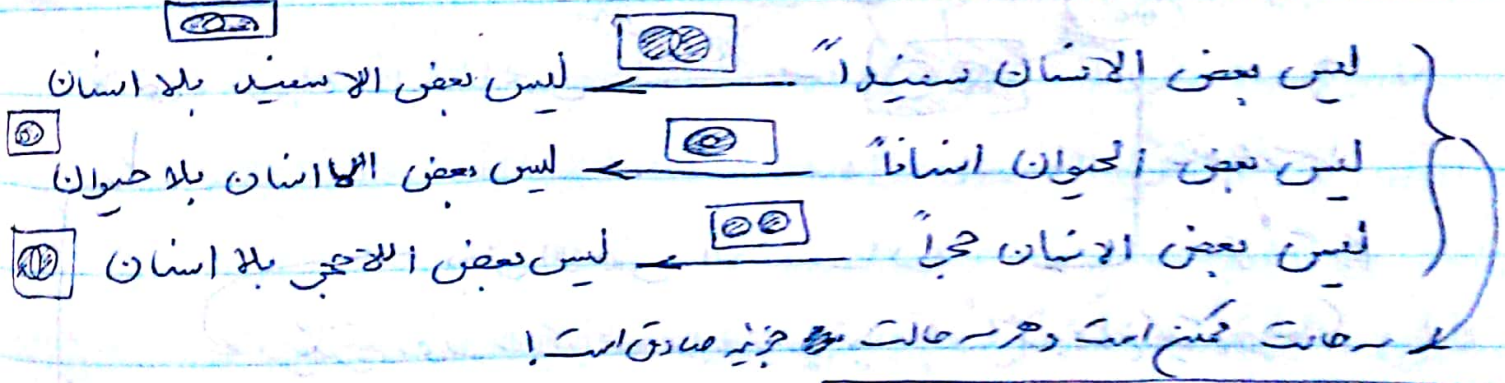
نوعی

۱۲، ۸، ۷۷



برخی بودند که می گفتند چرا که اجتماع تقنین در کشور
و همطور بعضی دیگر می گفتند چرا که اجتماع تقنین در کشور

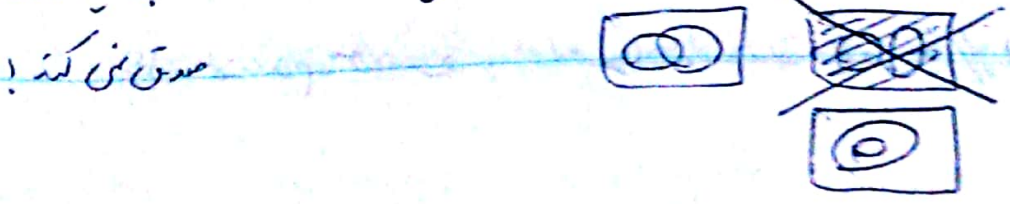
عکس التبعیض موافق سالبه جزئیه:



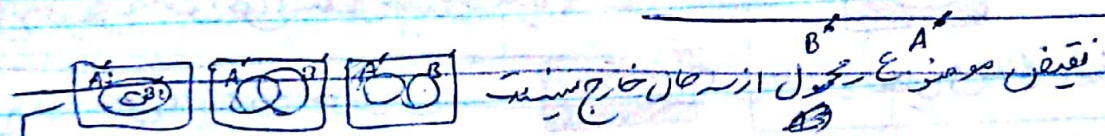
من، چرا برهان می آورد!

ج، این هم برهان دارد در برهان ما در کتاب بنام صبر و تقسیم (اگر درست شنیده باشم) در کتاب کلمه
که آن برهان بعضی را آورد فقط برای تدبیر و تمکین بود!

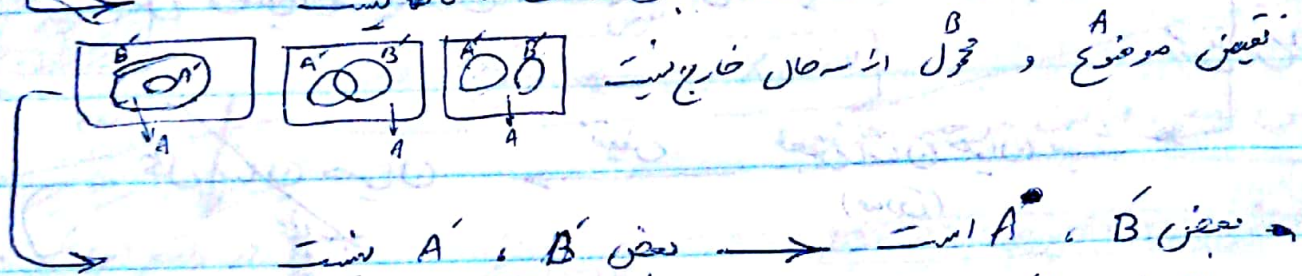
بنا بر بعضی فرض غم خیزین ملحق یا من وجه در نقیضه داریم که نمی توان سالبه کلیه آورد چون



عکس نقیض مخالف سالب جزئی



بعض لا B ، لا A نیست



بعض B ، A است

(لا یعنی نه بیگانه A و B)

یعنی بعضی الا سفید باشند درست است و حقیقتاً باطل است :-

۷۷ ، ۸ ، ۱۶

ل
ل
ل

استاد ری مد!

۷۷ ، ۸ ، ۱۷

ل
ل
ل

عکس نقیض مخالف سالب جزئی (برهان):



بعض لا انسان حیوان

عکس نقیض می نفاست!

طاص ادمیات (در بعضی موارد): بعضی لا انسان لا حیوان است



نقیض



عکس نقیض موافق موجب کلیه:

کل انسان حیوان $\xleftarrow{\text{باید ثابت کنیم}}$ کل لا حیوان لا انسان صادق است

بر صغ خلف

کاذب

کل لا حیوان لا انسان $\xleftarrow{\text{نقیض}}$ بعض لا حیوان لا انسان نیست (صادق)
 $\xrightarrow{\text{نقیض}}$ بعض انسان حیوان نیست (صادق) $\rightarrow$ کل انسان حیوان $\xrightarrow{\text{کاذب}}$

و حال آنکه کاذب نیست و مطابق فرض است بر فرض ما نادرست بوده یعنی:
صادق است $\rightarrow$ کل لا حیوان لا انسان

عکس نقیض مخالف موجب کلیه:

کل انسان حیوان $\xleftarrow{\text{باید ثابت کنیم}}$ بعض لا حیوان انسان نیست صادق است

بر صغ خلف

کاذب

لا شیء من اللا حیوان انسان $\xleftarrow{\text{نقیض}}$ بعض اللا حیوان انسان $\xrightarrow{\text{صادق}}$ بعض الانسان اللا حیوان $\xrightarrow{\text{نقیض}}$ بعض الانسان الحيوان $\xrightarrow{\text{صادق}}$ ليس بعض الانسان الحيوان
 $\xleftarrow{\text{نقیض}}$ کل انسان حیوان $\xrightarrow{\text{کاذب}}$ کل انسان حیوان
 و این محلات فرض ما است
 و این محلات فرض ما است
 لا شیء من اللا حیوان انسان $\xrightarrow{\text{صادق}}$ بعض الانسان الحيوان است

روزگاری!

بها = لا انسان حه = حيوان

عکس نقیض موافق موجب جزئی:



بعض الا انسان حیوان

بعض الا حیوان انسان

برهان:

مجازب است!

لا شیء من لا حیوان انسان

نقیض

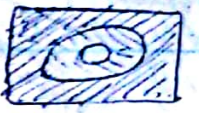
لا شیء / حیوان

عکس نقیض مخالف موجب جزئی:

لا شیء من لا حیوان لا انسان

مجازب است

بعض لا انسان حیوان



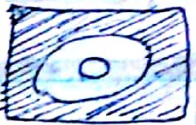
نقیض

لا شیء / حیوان

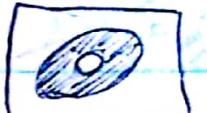
عکس نقیض مخالف موجب جزئی:

مجازب است

بعض لا انسان حیوان



لا حیوان لا انسان



مجازب

لا شیء من لا حیوان انسان

نقیض المحول

مصدق

بعض لا حیوان لا انسان

نقیض

مجازب

لے ایشیا از برهان خلف نزنیم بلکه مستقیم از یک معلوم الی لریه کذب حکم رسیدیم!

[انسانی مباحث هم به سلسله خارج رسیدیم! جوابی نهی «آب دروغ ضاری» ای بودیش]

نقص

الحق به عكس

كل انسان حيوان

لا شيء من انسان لا حيوان

ليس بعض لا انسان حيوان

بعض لا انسان لا حيوان

اصل	منقوصة المحول	منقوصة المرفوع	منقوصة الطين
م ك	س ك	س ج	م ج
م ج	س ج	س ك	م ك
س ك	م ك	م ج	س ج
س ج	م ج	م ك	س ك

نقص

نقص

نقص

محمول :

- ① نقیض محمول را می گیریم
- ② کتب قضیه را تغییر می دهیم
- ③ در کم تغییر می ایجاد می کنیم

موضوع :

- ① نقیض موضوع را می گیریم
- ② کتب قضیه را تغییر می دهیم
- ③ کم را هم عوض می کنیم

موضوع / محمول :

- ① نقیض موضوع را می گیریم
- ② نقیض محمول را می گیریم
- ③ کم را عوض می کنیم
- ④ کتب را ننگه داریم

همه آن نه جایی اند
 بعضی غذای آن نه ^X جایی نیستند
 همه آن نه = ناطقند
 بعضی غذای آن "ناطقیت"
 بعضی حیوان آن نه
 هیچ غیر حیوان آن نه
 بعضی آن نه = ناطق است
 هیچ غذای آن "ناطقیت"
 بعضی آن نه ^X سفید است
 هیچ غذای آن ^X سفید نیست

هر ایرانی آسیای است
 بعضی غیر ایرانی غیر آسیای است

فلذا می گوئیم هر نه ها
 منقوضه موضوع درازند

۱۹، ۸، ۷۷

[باید یک بحث گذاریم که در بار

استخراج انواع اشبه با درک و مکمل شدن نقیض ۱۹]

[این نه دانه در آینه ۱۹]

نقض المحمول موجه کلیه

کل انسان حیوان $\xrightarrow[\text{خاصیت}]{\text{تکثیر عین}}$ لا شیء من لا حیوان انسان

حکایت کردید! $\rightarrow$ لا شیء من انسان لا حیوان $\xrightarrow[\text{مستری}]{\text{عکس}}$

نقض المحمول موجب جزئیه

بعض حیوان انسان $\leftarrow$ اینبار جو خارج خلف میاریم:

فرمن: لیس بعض حیوان لا انسان $\xrightarrow[\text{مادی}]{\text{تکثیر}}$ کل حیوان لا انسان

بعض حیوان لا انسان $\xrightarrow[\text{مادی}]{\text{تکثیر}}$ لا شیء من حیوان انسان $\rightarrow$ نقض المحمول

که در حال آشفته صادق است پس حکم ثابت است!

نقض المحمول سالبه کلیه

لا شیء من انسان حجر $\xrightarrow[\text{خلف}]{\text{تکثیر}}$ کل انسان لا حجر

فرمن: کل انسان لا حجر $\xrightarrow[\text{مادی}]{\text{تکثیر}}$ لیس بعض انسان لا حجر

لا شیء من انسان حجر $\xrightarrow[\text{مادی}]{\text{تکثیر}}$ بعض انسان حجر $\rightarrow$ نقض المحمول

که در حال آشفته صادق است پس حکم مایه در دست نبوده است!

[بر موجه مغفله قواخ اشغال گرفت که جواب استاد چرا قبل از آنکه نقض المحمول سالبه جزئیه را اثبات کن از آن استاده نموده ای حدیثی در کتاب سالبه جزئیه را عمدتاً می کردی بله!]

برهان تبدیل اصل:

فقن الحمل سالبه جویی:

لیس بعض حیوان انسان $\xrightarrow[\text{مخالفت}]{\text{عکس نقیض}}$ بعض لا انسان $\times$ حیوان

که صدق می باشد! $\rightarrow$ بعض حیوان $\times$ لا انسان $\rightarrow$ عکس متوی

{ (س) آیا بهتر نبود مردم مطلق سالبه جویی را مقدم می کرد؟
(ج) چون صیغه را بر اثبات وجود دارد پس اینها حافضه نیست، البته اگر مقدم را کرد ترتیب بهم خورد
و (عکس نقیض) را می گوئیم که بعداً اثبات می کنیم:
(س) پس در نقض چرا از مستور عکس نقیض استفاده کرد و در عکس نقیض هم از نقض استفاده کرد.
ترتیب دینی دور می شود! }

{ (ج) (کدام بحث کردم با استاد بعد از همه جهتهای چیز که می بینیم این بود که چون منطق را در وجود نهاده
بر اثبات پس حافضه نیست و سودا از یک راه دایره جابجاء آورد تا این صانه پیش نیاید!!
پس چرا این کار را نکرده است؟! طیب زاده که می گوید چنین دور نشده و من در مستور
این است که در آن محضر را می گویم که از نقض استفاده کرد و دیگر در همان از عکس نقیض استفاده
نکرده، از همان بحث درست بوده است! با این که کثرت کرد! }

{ برهان خلف (گذاب نقیض) * حذوق: حوسنی
برهان تحویل اصل


تغصن الموضوع، التام موجب كليب

گل اشان حیوان $\xleftarrow[\text{مردانق}]{\text{نقینه}}$ گل لاجیان لاجان

(منقوضہ) مدوق ہے بعض انسان لا حیوان $\xrightarrow{\text{عکسندی}}$

(صنوفه المبرم) صادق است
ليس بعض الانسان حيوا
(ن) تنفرد
ثمرد

تقصص المصنوع والاسام ساله ~~سأله~~ : ~~سأله~~

لا مٹیء من انسان حجر ————— لا مٹیء من حجر انسان

(منقوصة التام) موادق → ليس بعق لا اسنان لا حجر ← عند فتيق موادق

(مستوفى المرتبة) مدق → بعض لا انسان حى

[فقہ است داغیہ است ۱۰۰ اشیاء میں جو اسم بالوصف و عدم ارکان نوشتن حسمہ آمدہ ۱۰۰ احکام الوداع دیکھو]

برایم نمی توانست: «آری نه» با جملات همیشه احاطه می کند. آسان است و آری نه نه با جملات همیشه

۱۲ کتب اربعه است که در ح زلف گیر که الله ، مردم من کرد و گفت در دست خود می خوانم ؟

فرضه که $\{f_n\}$ در $C(X)$ همگرا باشد

* قرطاس : کاغذ

۲۷، ۸، ۷۷

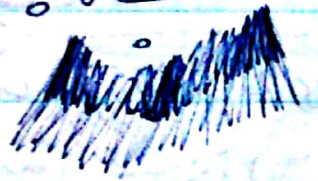
[در شب ۱۸ محرم ۱۲۸۸ هجری قمری در محفل علمای کربلا]

* تصدیق و عقیده

استدلال : چند قصه که از ترکیب آنرا مایه یک قصه دیگری رسم !

* اشیاء : باطنین ، نهایی * فحش : تقویت می کند ، راحت می کند

عبارت : عَمَّا يَتَّالَفُ مِنْ قِصَايَا يَتَّجِدُ بَهَا إِلَى مَطْلُوبٍ بِاسْتِعْصَالٍ عَمَّا



[می گوید تمام بدیهیات قابل اثباتند ، و یوم ارحم اثبات می شوند ، در سیرت آید ، چون بنت ، هم اثبات می شوند یعنی احادیث با هم اثبات می شوند هر یک به واسطه دیگر !]

۱۱
مکتبہ

۷۷، ۹، ۷۷

* بَيْتِلُ : ضَرْفُ تَعْدَادٍ

* سَكَنُ : جَاوِز

* حَرْبِنَا : بَجْهٍ كَرِهٍ اِيْم

قِيَّاسُ : قَوْلُ مُؤَلِّفٍ مِنْ عَضَائِيَا هِيَ سَلَمَتُ لَنَزَمَ عِنْدَ لَذَانِهِ قَوْلَ آخِرِ

۱۱

۱۱

قیاس : کلی به جزئی
تمثیل : جزئی به جزئی
استقراء : جزئی به کلی

[یک حقه خونریزی است و کلاس نداشتیم، حادانه از نو شروع شده حیدر تحمل است و سمیت است!]

«قول» گفت : چون از حیدر قفصه تشکیل شود
«قضایا» گفت : چون در منطق دو تا هم تمثیل است (از یک بیشتر جمع است)
«قضایا» گفت : تا استدلال مباشر خارج شود
«تسلیمت» گفت : تا تعریف من موارد بالقره هم بود یعنی لازم نیست تمام بالفضل همه آنها را قبول کند.
«لزم عند» گفت : تا استقراء و تمثیل خارج شوند چون نتایج آنها لازمی نیست
«لذا» گفت : ~~قیاس~~ قیاس مساواة را خارج می کند (مساویه مساویه) مساوی شئی با شئی مساوی است
مساوی

استاد : «سر قیاس مساواة چیست ؟»

ما گوئیم قیاس است پس بهر است این مبدء را بنیادیم تا این قیاس از قیاس بودن نیافتد !

[«کذب استلزام کذبها» باید با این فرض باشد که شکل درست است تا بحث در کذب
تقصیه سبده!]

[استاد جواب می دهد که اینی مصطلحش از قضایا، قیاس بوده است!]

- * صورة القياس : صيغة التأليف بين العنابا
- * مقدمة (مراد) : كل قضية تتألف من صيغة القياس
- * مطلوب : القول الانتم من القياس
- * نتيجة : المطلوب عينه بعد تحصيله من القياس
- * حدود : الاجزاء الذاتية للمقدمة
(الاجزاء التي تبقى بعد تحليل القضية)

اجزاء اصله در جمیع : موضوع و محمول (حدود)

شرطیه : مقدم و تاالی (حدود)

۱) آریستو یا مفسر این موضوع داشته باشد اجزاء را که است ؟

اذن (در نتیجه)

۲) آریستو در موضوع یا محمول فرض میکند ؟

۳) پس در حدود = بخش قولیه بخش دوسه تا می بود در حدود = نیست ؟

ج ۱) به دلیل برابر وقت و وقت بودن لفظ است به تفصیل بیان شود که مقدم

سلام این تألیف بین مقدمین صحت ؟

ج) [نوع ارتباطی که بین مقدمه و صاحب است] * عمدتاً : شود

گنبد قیاس استنباطی ، چون حکم محقق می شود بر یک فرد !

فایس ۸۸ استثنائی : به نتیجه در مقدمات نمره شده

(از حیث حشیت) اعتراضی : در مقدمات به نتیجه نمره شده
(جزئی از تقصیر در نگارش است و جزئی در محضری)

این یان زید عالماً غواجب احتیاج
لکن زیداً عالم
در قریب واجب احترام

فایس ۸۸ اعتراضی

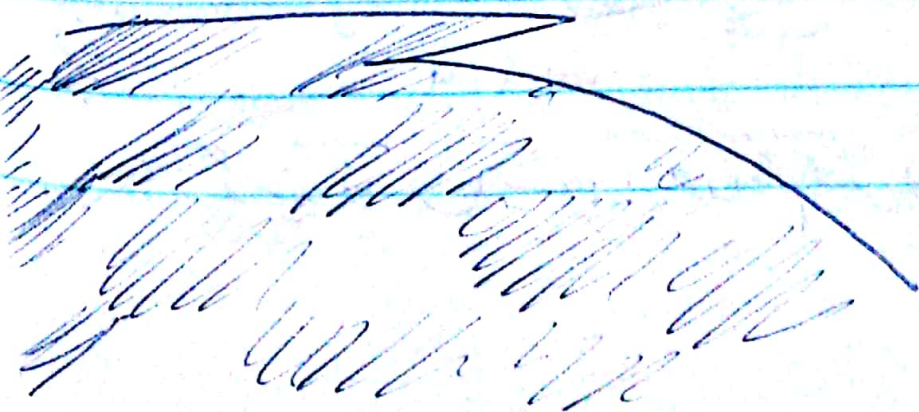
حکمی
شرطی
حدائق یکی از مقدمات تقصیر محسوب می شود

مهم تشخیص دارد و استادی گوید
استاد هم به هیچ معیار اقصاء نیست!؟

[اینکه ~~بیشتر~~ به تقصیر است]

پیچیدگی : با عناصر با جانت بخیر نمی شود
(س) مقدماته میزن به میس بر می گردد. دو مقدمه که خودشان قیاسند؟
(ج) قیاس دو مقدمه با هم است ولی از دو استی یک مقدمه اول و دوم یکی مقدمه دوم که با هم
تیسر می شوند.

* حجت و حد وسط



- (س) اگر حدود دو لفظ مترادف باشند؟ مثل جالس و قاعنه!
 (ج) بعضی جامع‌تقدیر در زمان عربی هیچ دو لفظ مترادف وجود ندارد
 (س) حذف در فارسی که موجود است؟
 (ج) اگر کلمه مترادف باشند دلیل دارد که حذف می‌تواند قیاس منتج شود!

۱۱ / ۹ / ۷۷

ل
و
ل
و
ل

★ ۱ مورد از محصورات اربع (۱۷ مورد) خارج شده

صغری	موجبه کلیه	موجبه جزئیه	مسالبه کلیه	مسالبه جزئیه
موجبه کلیه	م (چ)	م ج	س (چ)	س ج
موجبه جزئیه	م ج		س ج	
مسالبه کلیه	س (چ)			
مسالبه جزئیه	س ج			

- (س) آیا در حالات خارج شده توسط شما می‌توان باینکه یک نتیجه از جهت اشتباه کرد؟ مثلاً بعضی
 (ج) یا باید بود موجود باشند یا همه ممکنه!

- (س) چرا گفتم نتیجه ضرب صغری دیگر ممکنه باشد نتیجه مرجعه!
 (ج) نمی‌دانم چرا جهت آورده، حالا فکر کنم در یک متن صحبت می‌کرد جهت آورده باشد خاطر
 [در حکم بودیغ ندانم چون راستی چیز برار گفتن ندارد، من هم فکر می‌کنم که نتیم میر جوقی که می‌دانم می‌دانم
 چرا مطالبی که تا ادر هم خطم حقیقتاً آبرویش به قبول بهر دارد و سروای بار آید! ۱۱]

- س ۱) اگر مقدمات موجهه باشند ؟
- ج ۱) به نظر من رسد اشکالی داشته باشد محبت قصیده است حب می تواند موجهه باشد !

اختلاف فی النتيجة علامه للعقم العیاس

س ۱) در سخن قاعده چهارم که گفتیم هر دو صفت گفته شد این که این قاعده چه می گویند ؟

ج ۱) هر دو صفت در سخن مصنف گمان می کرد که این دو واقعاً مترادف است مثلاً به عنوان یک رد برابر نتیجه بودن قیاس این را می دانسته که اگر نتوانیم به نتیجه ای این قاعده می توانیم به نتیجه ای قطعیه نتیجه بوده است یا نه ؟

ج ۱) -

[سخن من این است که اگر بحث جهت را بیاوریم در هیچ عینیتی تخریجی نیست و هر نتیجه
 خداوند شده است - - - در حقیقت این دو بحث از جهات و ادوار در حقیقت یکسان است (در مسئله قبل)
 معنی می داد این را می بینیم چون بحث ضروری و امکان در مابین است که نسبت محقق شده می دانیم محقق ضروری است
 یا غیر ضروری و دانسته است یا غیر دائر و - - - اما این در نتیجه است می دانیم محقق شده است یا نه ؟]

جوابی

۲

۲

۲

صغری

۲

۲

۲

22, 9, 18

دعوت

* نُصَلُّ اَوَّلَ بَدَايِی است چون جایگاه حد اصغر و حد اکبر در نیمه و مقدمات عیناً یکی است ! رفت به غرب در کشت به شرق

س، سڑک دہم اصفیٰ صی ٹکڑی سڑک ادنیٰ ٹکڑی اسے ۹

(ج) عدد صفت هم آورده که کلرد آن است، البته در نظر اود بازگشت آن نیست!

[اصلاً خواستم بنویسم که درس فلان در قرآن کتاب بعد از التوالت نظر انداختم و متوجه شدم که

ضایع السلام چون سوالم به ربط بود مسترد مظہر شد و بر خود سجدہ کرد و در اسرار خود

«دوسرے دوسرے جوں جیسے سب سے غافل ہیں۔ یہ تقریباً کہ ایک [

[بجیہ ان ہم انسانیت کے تمام مسائل حل کرتے ہیں۔ محکمہ صحت کے لیے]

شکل اول

مقدم	تالی	نتیجه
م ک	م ک	م ک
م م	س ک	س ک
م ج	م ک	م ج
م ج	س ک	س ج

۱) احباب صغری

۲) کلیت کبری

ضرب

ضرب = اعتیان = عقرب

صغری	م ک	م ج	س ک	س ج
م ک	۲	۲	۲	۲
م ج	۲	۲	۲	۲
س ک	۱	۱	۱	۱
س ج	۱	۱	۱	۱

که منظور فقط به ضرب پنج
تسبیح گوید!

س، پس به تدریج عددی در کنار اول ضایع کند
ج، آنگاه به اول ضایع عدد را اضافه کند و به اول ضایع عدد را به ضایع
س، پس جدا جدا به اول ضایع عدد را اضافه کند

۷۷، ۸، ۱۸

۱۱

سنگ دوم

اختلاف فی الکیف

کلیت گیری

مقدم	تالی	نتیجه
م ک	س ک	س ک
ف ج	س ک	س ج
س ک	م ک	س ک
س ج	م ک	س ج

ح ضرب

اختلاف در نسبت یعنی یک سو جدید

یک سو به دو سو پس چون یک سو تابع

اضطرار مقدمات است باید همیشه

سبب الیه باشد

صورتی	م ک	م ج	س ک	س ج
م ک	۱	۱	س ک	۲
م ج	۱	۱	س ج	۲
س ک	س ک	۲	۱	۱
س ج	س ج	۲	۱	۱

ف ت س س

* مختار : شواهد گنده

* ظلف : سم طحاف دار

شوال (خانه) : چراغ شوی را میزنند که قراعه بخوری را بخارند

ج م این صفتها فقط تدنگ به این نکته است که نتیجه این صفتها

فحش است پس منتج نیست

شکل سوم

مقدم	معالجی	شعبه
ک	م ک	م ج
م ج	م ک	م ج
م ج	م ج	م ج
م ج	س ک	س ج
م ج	س ک	س ج
م ج	س ج	س ج

۱) اچان مغری

۲) کلّتی احدیها

از شرایط عمومی است
که مبتداً طرح شده است



م ج	م ک	م ج	م ک	م ج
م ج	م ج	م ج	م ج	م ج
م ج	م ج	م ج	م ج	م ج
م ج	م ج	م ج	م ج	م ج
م ج	م ج	م ج	م ج	م ج

فقط جزئییه

س (انفعا)؛ شرایط عمومی است؟
ج (ریدینگ) که طریقاً در فصل دوم و فصل سوم و آن شرایط را هم بر سر می کشیم

شکل چهارم

نتیجه	تالی	مقدم
م ج	م ک	م ک
م ج	م ج	م ک
س ج	س ک	م ک
س ج	س ک	م ج
س ک	م ک	س ک

صغری یا کبری
سالبه جزئی نباشند

صغری طیه باشد

اگر در دو وجه اند

صوب

ص	م ک	م ج	س ک	س ج
م ک	م ج	م ج	س ج	س ج
م ج	م ج	م ج	س ج	س ج
س ک	س ک	س ک	س ک	س ک
س ج	س ج	س ج	س ج	س ج

فقط سه صورت دارد:

موجیه جزئی

سالبه جزئی

سالبه کلی

⑤ ضرب سوم از شکل دوم :

بعض ~~حیوان~~ انسان است - هیچ سنگ این نیست (شکل دوم) [۲]

بعض ~~الحيوان~~ انسان - لامی و من ~~الانسان~~ بحجر (شکل اول) [۱]

بعض ~~الحيوان~~ ليس بحجر (نتیجه شکل اول و شکل دوم) [۲]

⑥ ضرب چهارم از شکل دوم :

ليس بعض ~~الحجر~~ با انسان - كل الشاعر انسان (شکل دوم) [۲]

مدعی : بعض ~~الحجر~~ ليس بشاعر (غرض کنیم که سخن را)

كل ~~الحجر~~ شاعر - و كل الشاعر انسان (شکل اول) [۱]

بعض ~~الحجر~~ ليس با انسان ⇒ كل ~~الحجر~~ انسان

در حالی که فرض کرده‌ام صادق است چون در صغری آنرا آوردم پس به خلاف فرض رسیدیم

معنی نتیجه همان مابین جزئیه است

بعض ~~الحجر~~ ليس بشاعر (نتیجه شکل دوم) [۲]

هم این نتیجه هم بدرا از بی آورده است ؟
(ج) این ترتیب حوز مظهر است و تم نیست :

۷۷, ۹, ۲۴

۵ ضرب اول از شکل ستوم :

کل انسان حیوان - کل انسان فاطمی (شکل دوم) [۳]
 شترتوی

بعضی الحیوان انسان - کل انسان فاطمی (شکل اول) [۱]

بعضی الحیوان فاطمی (بسمه شکل اول و شکل دوم) [۳] [۱]

۵ ضرب دوم از شکل ستوم :

کل انسان حیوان - لا شیء من الانسان بحجر (شکل دوم) [۳]
 شترتوی

بعضی الحیوان انسان - لا شیء من الانسان بحجر [۱]

بعضی الحیوان لیس بحجر [۱] [۴]

۵ ضرب ستوم از شکل ستوم :

کل انسان حیوان - بعضی الانسان شاعر [۴]
 شترتوی

بعضی الانسان شاعر - کل الانسان حیوان [۴]
 شترتوی

بعض البشر انسان — كل انسان حيوان [1]

بعض البشر حيوان [2]

بعض الحيوان شاعر [3]

صوب چھام ان شکل ستم :
كل انسان حيوان — ليس بعض الانسان ابيض [4]

كل انسان حيوان — بعض الا ابيض باسنان [5]

بعض الا ابيض باسنان — كل انسان حيوان [1]

بعض الا ابيض حيوان [2]

بعض الحيوان الا ابيض [3]

ليس بعض الحيوان ابيض [4]

نقص المحول

⑤ حرف بیجم از شکل ستم :

بعض الاسنان ابيض - كل الاسنان حيوان [ع]
ع ٢

بعض الابيض اسنان - كل الاسنان حيوان [ا]
٢

بعض الابيض حيوان [ع] [ا]
ع ٢

⑤ حرف ثشتم از شکل ستم :

بعض الاسنان ابيض - لا شيء من الاسنان بحجر [ع]
ع ٢

بعض الابيض اسنان - لا شيء من الاسنان بحجر [ا]
٢

ليس بعض الابيض بحجر [ع] [ا]
ع ٢

[هذه الباهين المذكورة كلها من مصنف هذا الكذيب

فروخت من طريق العكس المستوي او النقيض او النقص

او [الله] مبادلة المصدقين بحساب و [الله] لم يبق من بالخلف ابداء]

مسئله: مثلاً بر مبنای تشکیک در دراز ذهن بودن شکل پاهای ما را بر مبنای آن از تشکیکات موضوعی برگزینیم

حج: این هم یک توضیح است! ولی باید در جای استباه شده و حدود مطلق و اولی خوانسته اینها را در (بعد از این) سوره و آورده است!

⑤ ضرب اول از شکل چهارم:

کل الحيوان جسم - کل الانسان حيوان [ع]

کل الانسان حيوان - کل الحيوان جسم [ا]

کل الانسان جسم [ا] 

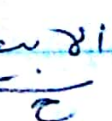
عکس متقابل

بعض الجسم انسان [ع]

⑥ ضرب دوم از شکل چهارم:

کل الحيوان جسم - بعض الانبياء حيوان [ع]

بعض الانبياء حيوان - کل الحيوان جسم [ا]

بعض الانبياء جسم [ا] 

عکس متقابل

بعض الجسم انبياء [ع]

⑤ صنف بچھانم ان شکل چھانم:

کل الحيوان جسم - لاشي من الحجر الحيوان [ع]

لاشي من الحجر الحيوان - كل الحيوان جسم [ا]
مترسوه

لاشي من الحيوان حجر - كل الحيوان جسم [ع]
نقتر المحمول مترسوه

كل الحيوان لا حجر - بعض الجسم حيوان [ع]

بعض الجسم حيوان - كل الحيوان لا حجر [ا]

بعض الجسم لا حجر [ا] :
ليس بعض الجسم حجر [ع]
نقتر المحمول

⑥ صنف بچھانم ان شکل چھانم :

بعض الحيوان ابيض - لاشي من الحجر الحيوان [ع]
مترسوه

بعض الحيوان ابيض - لاشي من الحيوان حجر [ع]
مترسوه نقتر المحمول

بعض الابيض حيوان - كل الحيوان بلا عجز [1]

بعض الابيض بلا عجز [1] ← تعفر محمول

ليس بعض الابيض بعجز [2]

○ صوب ينجم ان شكل چهارم

لا شيء من الحيوان بعجز - كل الانسان حيوان [2]

كل الانسان حيوان - لا شيء من الحيوان بعجز [1]

لا شيء من الانسان بعجز [1] ← عكس متولى

لا شيء من الحجر باسنان [2]

ثبت

صوب

[ثبت كل الاشكال المنتجة بلطفه تعالى

نفسى ، له الحمد و شكرى ، لا استفدت الخلف

الا عني واحد مخا وهو قبل ان اردت ابا عا بنفسى فقط

ل -
نعمه

۷۷، ۹، ۲۸

* شُكْرًا : پرورش دادن دانه گاو گرسنه

براهیر

حَلَف : افتراض صدق نیت

رَد : بازگرداندن به اصل

افتراض : در پنداری که یکی از صدمات جزئی باشند

مقدمه اگر چه خبر است

حال

بعضی الهم

۱ : غرض کران

۲ : ماقبل قضیه عاقله

۱ کل الدال هم

۲ کل الدال باء

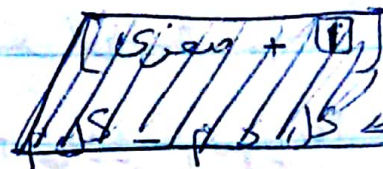
حقیقه موجبه مدیه است

طبع است و کسیر تابع نیت قضیه اصل است

ل -
نعمه

در صورت : ۳ : اقتدار قضایا

نموده این دو قضیه و مقدمات



۷۷، ۹، ۲۹

را کند هم قرار می دهیم که به نیت برسم!

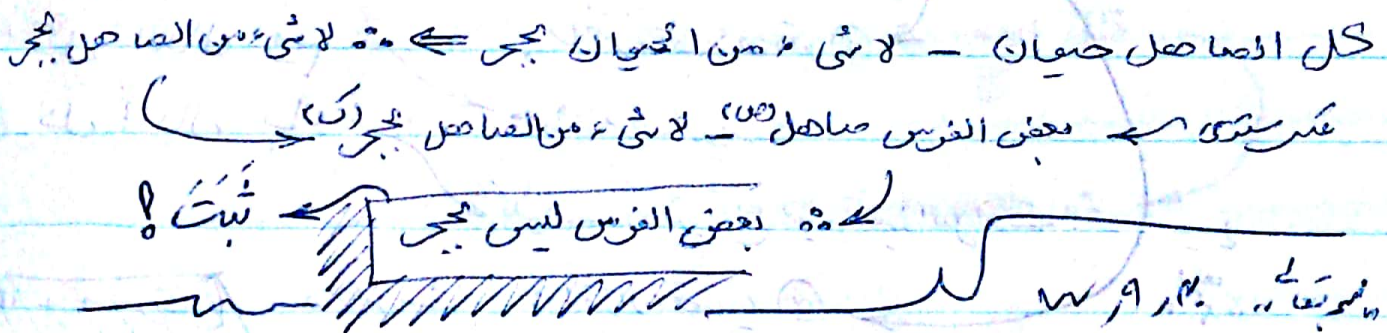
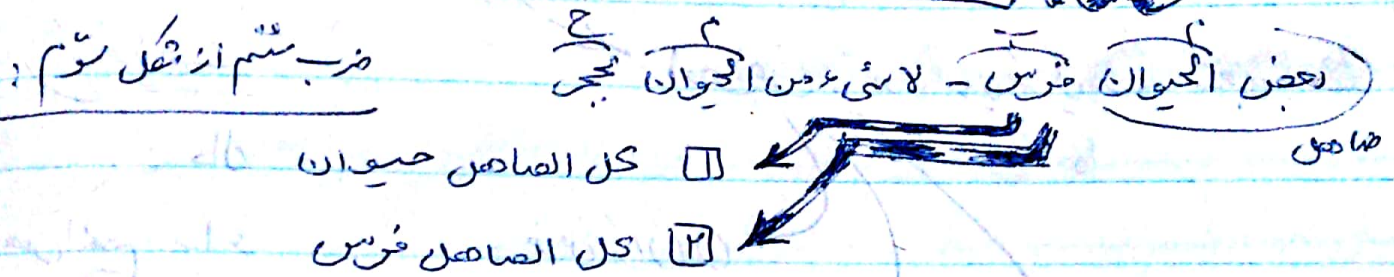
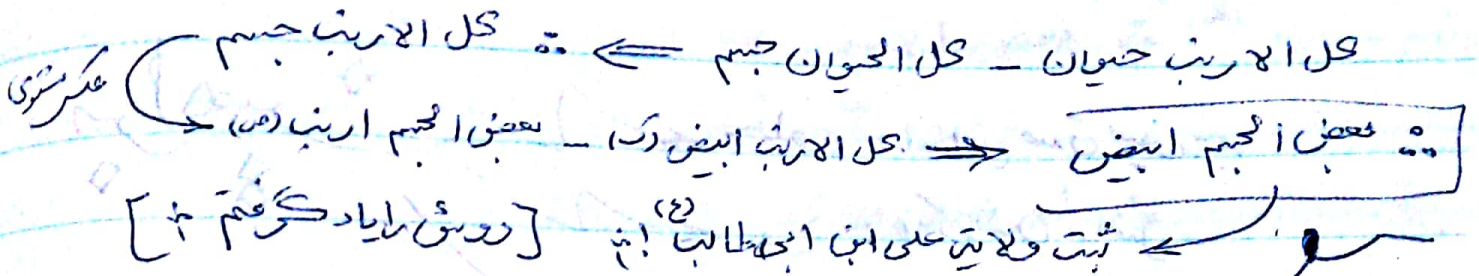
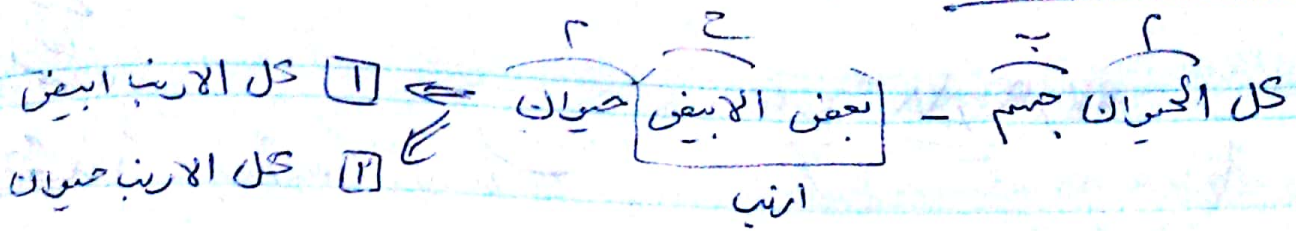
[باید چند فرض را اینگونه در نظر بگیریم تا مسئله شود این]

بعضی الحيوان فزس - کل الانسان حيوان ۱ کل الصاهل حيوان
ح م م
۲ کل الصاهل فزس

صاهل

گفتم که درسم! (حق نام چون اصدا این فرض منسوخ است ۳)

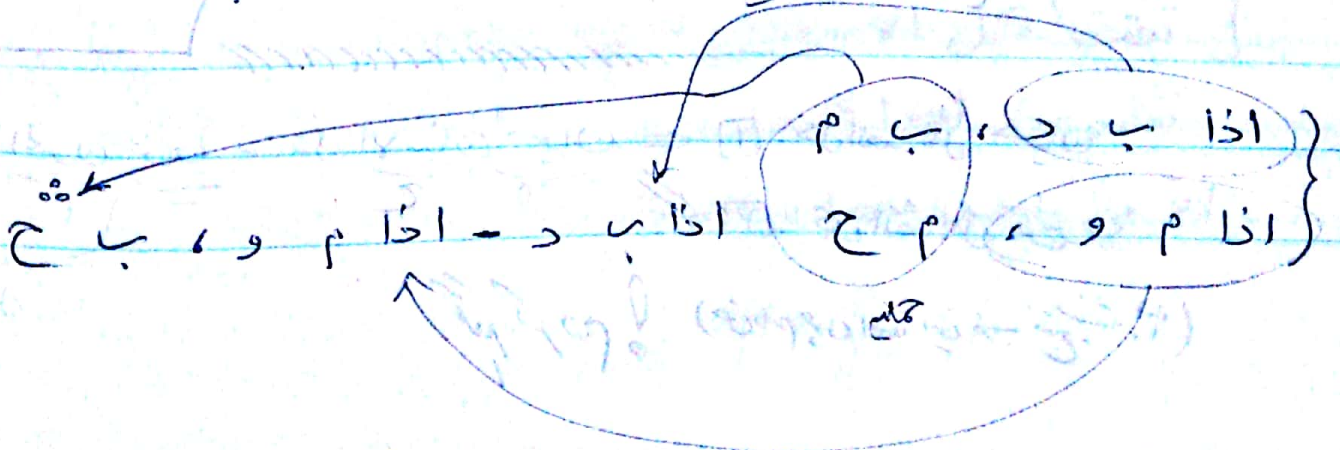
مغرب دقیم شکل حیوان :



[در زمانه از مستند یقه نمی خوردت سرانجام آنرا به دل مستقیم. مثال درم و رید یا علم است یا جاهل]

جاهل یا جهل بیط درم یا جهل و کب - رید یا عالم است یا جهل بیط درم یا جهل و کب! پس نتیجه

بر این مثال را درم است و کب بعد از آنکه درم ضامن و کب زاده و غریب زاده آن که درم است!



حد او وسط

سدری: متر و هارده

الکافی	اذا ب د ← (اذا ج ب ← ف ق)
	اذا ف ق ← ح خ
	اذا ب د ← (اذا ج ب ← ح خ)
جاء تام ازین	
جاء غیر تام از دیگری	

الکافی	اذا ب ج ← ب (خ)
	اذا خ ق ← خ د
	اذا ب ج ← (اذا خ ق ← ب د)
جاء ناقص از	
مردود	

الاول	اذا س ق ← ع ک
	اذا ع ک ← ه غ
	اذا س ق ← ه غ
جاء تام از هر دو	

شکل اول

در اول عیناً چون قواعد افعال اربعه مطرح است

از دو مسئله یاد یوان نیجه گرفت در چون نیجه لازم الصدق ندارد نیجه منفصلات ضیح نیستند؟
 ۱- حیوانات کبیا حمار که صلال است، نیجه حیوانات درنده و گوشت حمار حکم حمار است؟
 ۲- کس که پی از اسب زنی است و نیجه چگونه برش را روی هر یک گذارد؟

تبدیل متضاد متصل :

* لغتی : اعداد بزرگ

موجب حقیقی :

- ب (ج ۷ د)
- ۱) ← اذا ب ج ← ب / د
 - ۲) ← اذا ب د ← ب / ج
 - ۳) ← اذا ب / ج ← ب د
 - ۴) ← اذا ب / د ← ب ج

موجب مانع الجمع :

- ب (ج ۷ د)
- ۱) ← اذا ب ج ← ب / د
 - ۲) ← اذا ب د ← ب / ج

موجب مانع الخلو :

- ب (ج ۷ د)
- ۱) ← اذا ب / ج ← ب د
 - ۲) ← اذا ب / د ← ب ج

سالبا حقیقی :

- ب / (ج ۷ د)
- ۱) ← قدا / ب ج ← ب / د
 - ۲) ← قدا / ب د ← ب / ج
 - ۳) ← قدا / ب / ج ← ب د
 - ۴) ← قدا / ب / د ← ب ج

سالبه مانعده اجمع 8

ب/ (ج ۷ د)

۱) قد/ ب ج ← ب ا د

۲) قد/ ب د ← ب ج

سالبه مانعده الخلقه

ب/ (ج ۷ د)

۱) قد/ ب ج ← ب ا د

۲) قد/ ب ا د ← ب ج



۷ / : ليس (سالبه)

۷ قد : متصلة خبريَّة يا متصلة خبريَّة

۷ اذا : متصلة كليَّة

۷ ← : از مقدم به تالي در متصلة

۷ ۷ : "يا" در متصلة

۷ — : جدا كنده صغري و كبرى

۷ °° : نيجه مياس

۷ ب (ج ۷ د) : صورت متصلة اكر موضوع

مقدم و تالي يكي باشند!

۷ (ب ج ۷ ج د) : صورت متصلة (طبيعه به خاطر عدم وجود قد)

تبدیل متصله به مفصله:

ل-
رسم

۷۷، ۱۰، ۵

متصله موجب و سالبه:

اذا با ج ← ب د

مانعاً الجمع
مانعاً التخلی

ب (ج و د)

ب (ج و د)

اذا با ج ← د خ

مانعاً الجمع
مانعاً التخلی

(ب ج و د/خ)

(ب ج و د/خ)

شرایط انتاج مفصلین هاب شده / (یعنی نه تونه)



۱+ هر دو صیغه باشند

۲+ هر دو مانعاً الجمع نباشند

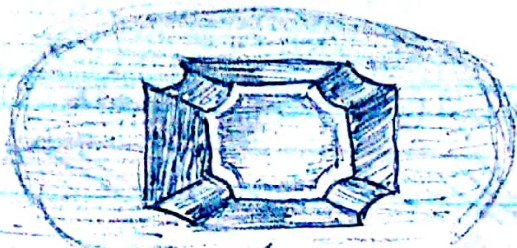
۳+ هر دو حقیقی نباشند

۱۳ تمام مقدمات ممکن را از منفصله به سبب → ۱۰ و ۱۱

۱۴ مقدمات ۱۳ هو مقدمه را با دیری مقارن می کنیم

۱۵ آن تقارنهایی را که شروط قبلی را داشته باشند انتی به می کنیم (غالباً مغرب منتج می شود)

بک قیاس شرطی (متفصلین) :



* بقعة : لکھ

ب (ج ۷ د) صغری (مافعة الجمع)
ب (ج ۷ ن) کبری (مافعة الثلث)

«کبری»

«صغری»

لا یتکون حد واسط

اذا ب / ج ← ب / ن

اذا ب / ج ← ب / د

اذا ب / ن ← ب / ج [۴] ← قد ب / د ← ب / ن

اذا ب / ج ← ب / د

اذا ب / ج ← ب / ن [۱] ← اذا ب / د ← ب / ن

اذا ب / د ← ب / ج

لا یتکون حد واسط

اذا ب / ن ← ب / ج

اذا ب / د ← ب / ج

[۱] اذا ب / د ← ب / ن ← ب / (د ۷ ن) ← ب / (د ۷ ن) نتائج

مورد [۴] را هم می توان قبل از نتیجه گرفتن

جایه جا کرد ، بدل به شکل [۱] شود نتیجه می دهد : ب / (ن ۷ د) ، ب / (ن ۷ د)

ب : د : جوهده
ج : حون

۷۷، ۱۰، ۷

ب : د : جوهده

ن : باشتن زائل می شود

متغله تبدیل به مقصده می شود

اربعه اقسام

مؤلف از متصلا و متفصلا

صغری کبری

حد واسط مقیم (۱) حد واسط مقیم (۲) حد واسط مقیم (۳) حد واسط مقیم (۴)

هتقصصه اكي سالبه بود ايشا جي نيست مگر ايشا با شكل سقم (لكي از خود ريرا)
يا شكل تقم (لكي از خود بآن)

يك مثال :

ب : هذا ج : اسان
د : فوس ن : حيوان

ب / (ج ۷ د)
اذا (ب ج) ← ب ن

حداديه تكرار شده
قده / با ج ← با د
قده / با د ← (ب ج)

يا فصل اول مي نويسد و فصل چهارم در هر دو حالت ما را به جزيه نديان
من با بر دو فوس مقدسين غير متبع هستند!

قصيده :

ن : فاطم

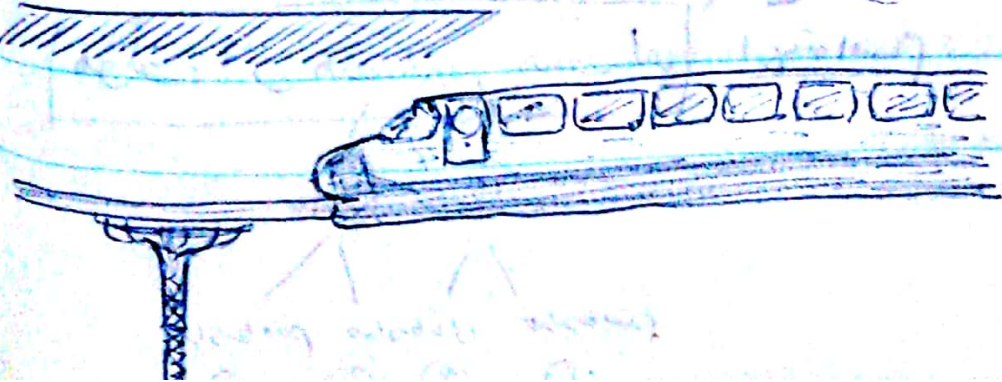
ب / (ج ۷ د)
اذا ب ن ← (ب ج)

مرد در اين حالت متبع هست!

قده / با ج ← با د X
قده / با د ← (ب ج)

قده / با د ← (ب ج) [متابعه]
اذا ب ن ← (ب ج) [معه كيه]

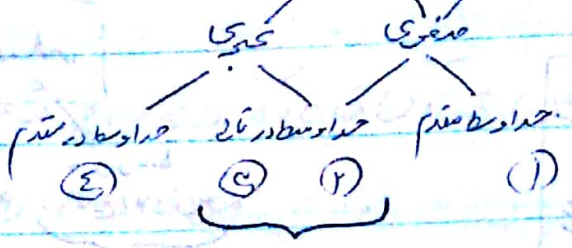
قده / با د ← ب ن [ن ج]



اربعه

مؤلف از حلیه و مقصده

راه نتیجه گیری



۹/۱۰/۱۳۷۷

مثال:

ب: معدن

ج: ذهب

ن: خار

ش: شین

ب ن

اذا ب ج

کل ن ش

ب ش

اذا ب ج ب ش

نتیجه شریعه

مثال هات

ب: حر

ذ: ذیل ظ: ظالم

ح: حکومت

م: موجود فی البدن

لا ب ذ

اذا ح ظ م

لا ب م

کل م ذ

اذا ح ظ ب/م

مثال هات: د: دولت ج: جائز ن: ناس ح: احرار س: سعید

اذا د ج ع ن ح / اذا د ج لا ن ح

کل س ح

اذا د ج ن/س

نیم

۱۲، ۱۰، ۷۷



مؤلف از جمله و متعصب

حد وسط
بعضی اجزاء
حد وسط
جميع الاجزاء

قريب الى الطبع

ث : الثلاث
ع : عدد
ز : زوج
ف : فرد

مثال : { ش ع } → (ز ۷ ف)
۷ قریب

مثال : { الثلاث / ز } → { ش ع ز }
مثال : { ع ز } → { ش ع ز }

اذا ع ز ← ع / ف
اذا ع ف ← ع / ز
اذا ع / ز ← ع ف
اذا ع / ف ← ع ز
ش ز ← اذا ع / ش ← ع ف
ش ف ← اذا ع ف ← ع / ز

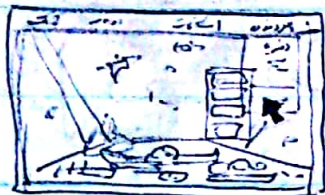
{ ع } (ث ۷ ف) → اذا ع ث ← ع ف
{ ع } (ف ۷ ث) → اذا ع ف ← ع ث

{ (س) آیا می شود متعصب به جمله جمع نوزاد حسیته باشد در نتیجه غیر حسیته باشد؟
(ع) [دیدیم که نه! نه!]

✓ قیاس کامل : آن قیاسی که غنط بنا استفاده از مقدمات بتوان نتیجه گرفت.

✓ قیاس ناقص : آن قیاسی که برای انجام محتاج قضیه ای غیر از مقدماتش باشد.

صل قیاس مساواة !



(س) اگر داشته باشیم : زید می آید به برادر طایفان عمر
عمر یادمه است ← زید می آید !

(ج) با تردید : ... اگر ما اصل را می پذیریم به بطوری آید که همان شرطیه است و ما می فهمیم از یک شرطیه یک نتیجه

توانسته ایم قیاس استثنای با زید نه الله از دو جمله قیاس استثنای پیدا کند با شد !

[هنوز مخالف و مانع نشده ایم به فرض بازگشت به شرطیه با شد و آن که ممکن است ! بنظر آید که

از منتهیین و کنتیم قیاس شش می شود بدین منتهی می گردیم و آنجا می گوییم از منتهیین قیاس شش می شود !

بنظر می آید که از منتهیین نظیر آن که با آنرا الله دارد نتایج هستند این هم خود این صبیح بوده سینه دو

جمله قیاس استثنای شده ! البته جواب دهنر خودم دارم و اشکال می گویم چه وسط درست نگذارند و که من

هم ضعیف و محجوب نیست ؟ در خود می بینم چه در کلاس با هم رویت دستوری شده !

شروط قیاس استثنائی : " نه به تعالی " (۱۲+۱) ۱۳، ۱۰، ۷۷

۱ کلیه احدی المحدثین

۲ ألا تكون الشرطية اتفاقية

۳ ايجاب الشرطية

استکال اربعه ، حد اوسط و احقر

واصغر فقط در قیاس اعترافی

تعریف شده اند نه استثنائی!

❑ قیاس استثنائی ← متصل ← وضع مقدم وضع تألی منتهی است.

منتهی ← حقیقی : وضع وضع طرفین وضع وضع

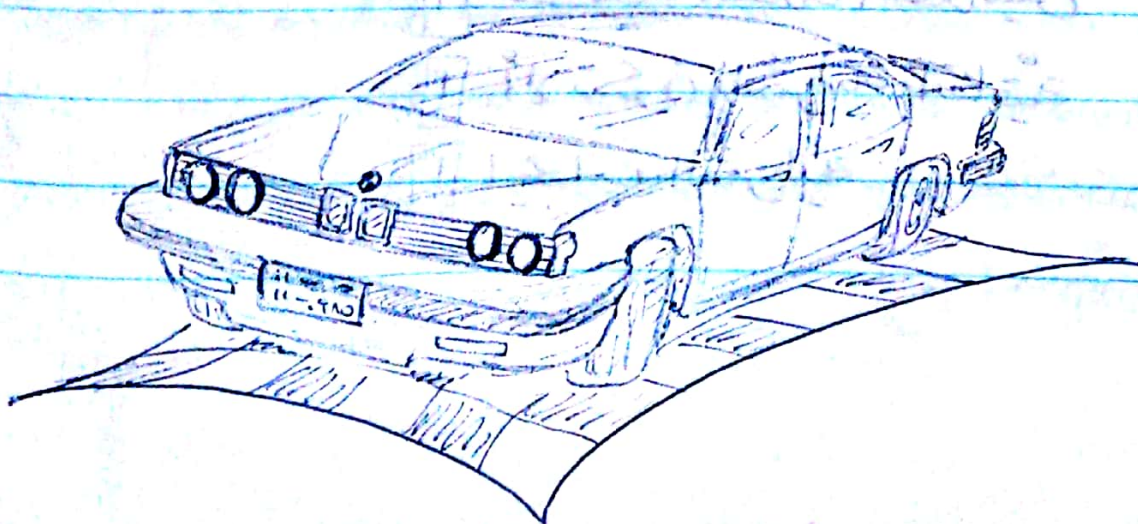
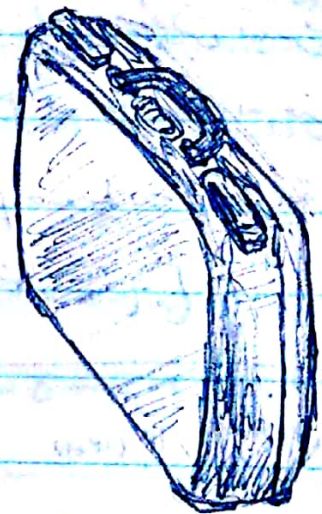
طرف دیگر را نتیجه می دهد

مانعه الجمع ← وضع هر طرف وضع دیگری

را نتیجه می دهد

مانعه الخلو ← وضع هر طرف وضع طرف دیگر

را نتیجه می دهد.



در
سوره

۱۰، ۱۱، ۱۲

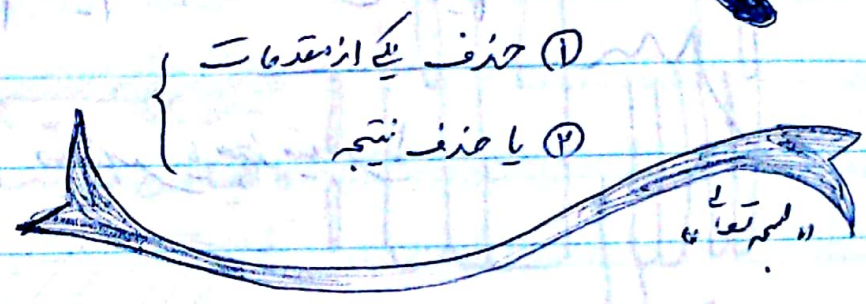
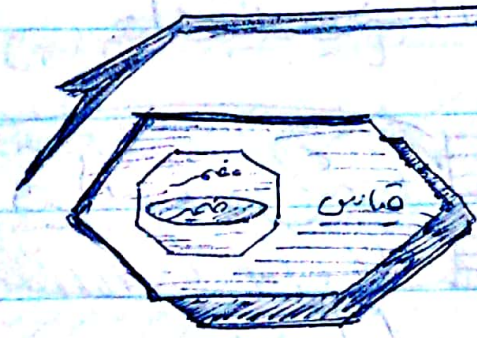
۳: مسر خ: خر ح: حرام

مقاله

کل خ ح ← لافحه خ م (یک تبار منبر است)
در واقع: کل خ م و کل م ح ← کل خ ح!



① کبری حذف شود
② نتیجه مقدم شود

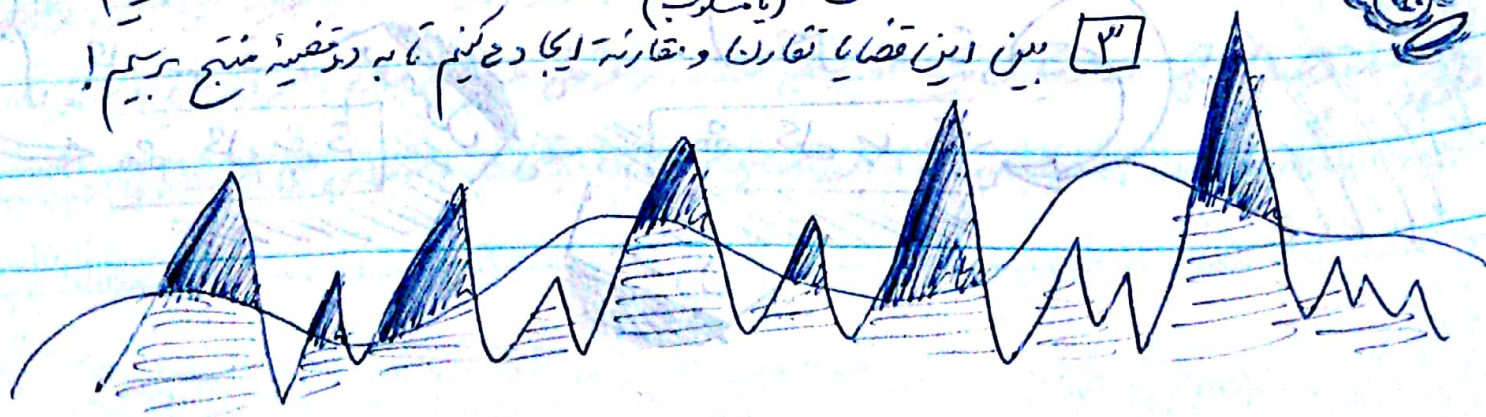


① حذف یک از مقدمات
② یا حذف نتیجه

۱۵، ۱۰، ۱۱

تحلیل قضیه

۱. قضیه را تعریف کنیم (مثلاً جمیع باشد، موضوع و محمول که ادعا صحت است و درستی آن)
۲. هر آنچه را که صحت است محمول برای اعضاء یا اکتبر قرار گیرد، در نظر می گیریم.
۳. بین این قضایا تقارن و مقارنه ایجاد کنیم تا به دو قضیه منتج برسیم!



کلیل استثنائی

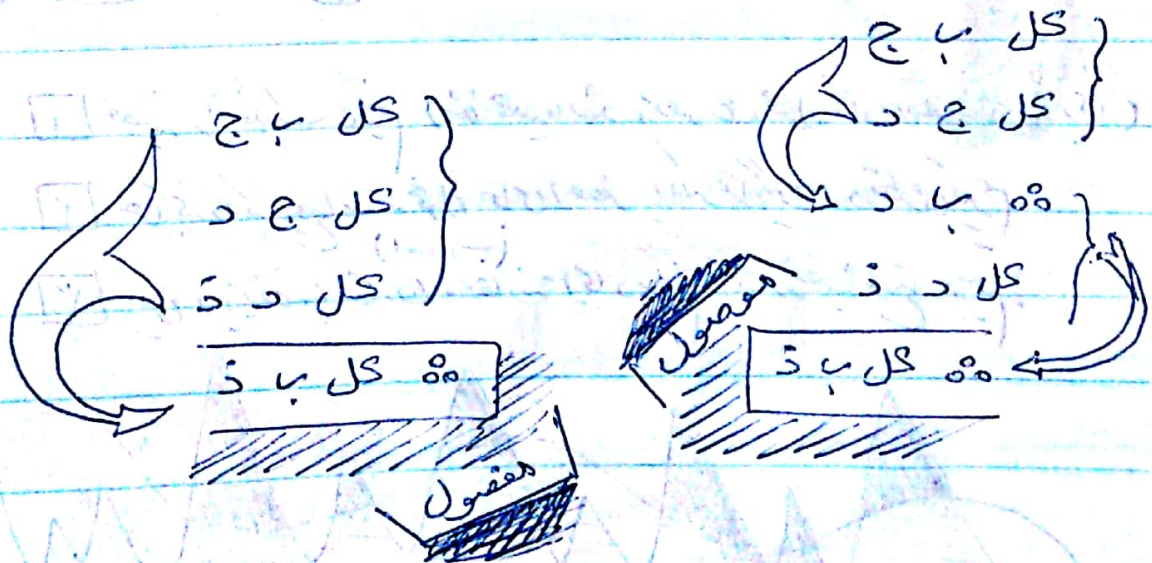
- ۱] همه قضاایایی را که با خود قضیه یا نقیض آن تلازم دارند، بپذیریم
- ۲] نفی کنیم که کدام قضایا با آن یا نقیضش از جهت کذب یا صدق یا هر دو عناد دارند.
- ۳] قضایای اول را به صورت مقصدی می نویسیم و عین مقدم یا نقیض آن را استثناء می کنیم تا یکی از آنها نتیجه باشد.
- اگر نشود؛ از قضایای دوم مقصده حقیقیه یا مانعه الخوا جمع را ختم استثناء مناسب را انجام دهیم تا به قیاس منتج برسیم.

در قیاس به چند مبانی!

قیاس من کب

موصول و نتیجه هر قیاس مستقده آورده می شود.

مفصول و نتیجه یکبار و در آخر می آید.



VV, 10, 17

$\left\{ \begin{aligned} O_N &= \frac{1L}{1SP} \quad \frac{1L}{PS} \quad \frac{1L}{1P} \quad \frac{1}{1} \\ N_A &= \frac{1L}{1S} \quad \frac{1L}{PS} \quad \frac{1L}{1P} \quad \frac{1}{1} \end{aligned} \right.$
 (Note: In the original image, there are circles around the terms $\frac{1L}{1P}$ and $\frac{1}{1}$ in both equations, and arrows pointing from them towards the S_P^M box.)
 $N_{LS} = \frac{1L}{1S} \quad \frac{1L}{PS} \quad \frac{1L}{1P} \quad \frac{1L}{1P} \quad \frac{1L}{1P} \quad \frac{1L}{CS} \quad \frac{1}{CP} \quad \frac{1}{CP}$
 (Note: In the original image, there are circles around the terms $\frac{1L}{1P}$, $\frac{1L}{1P}$, and $\frac{1L}{1P}$ in the equation for N_{LS} , and an arrow pointing from the first $\frac{1L}{1P}$ term towards the S_P^M box.)

✓✓, 11/ ۲۲

[کتابت حضرت داؤد علیہ السلام]

« قِيَّاسُ مُرَكَّبٍ يَثْبُتُ بِالْمَطْلُوبِ بِإِبْطَالِ نَفْسِهِ »

کتاب اس حساب و کتاب

الف مساو لب ، ب مساو لحم ← الف مساو لحم

* تصحیح: محمد

۸ در حرمین یک قصه ملی هست و در مین وطن مظلوم مغفرت از طریق استقامت
به دست می آید، هر قدر از سستی، مبتنی بر استواری ملی است (۱)

دو لایه‌های از هر حرم مظهره

برخلاف تمام اسلامان بگوئیم که
استقرای ناقص معنی یقین است



برخلاف گذشته که می‌سرای معنی
یقین ندانیم و قطعی فرض کنیم.



استقرای ناقص:

(۱) مبتنی بر یک حد و صرف

(۲) تعلیل

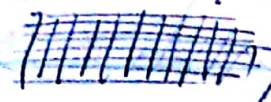
(۳) بداهت عقده

(۴) محالیت کامل

نوع استقرای ناقص

نوع اول قطعی و سه نوع دیگر معنی یقین هستند.

استقرای ناقص مبتنی بر محالیت کامل: در یک صفت مجموع زوایا را محاسبه کنیم
و تعیین داده قاعده مدّی بیاوریم؟



یقین



معلول نمی‌تواند از عت تحت کند پس استقرای ناقص عت معنی یقین است!

عقاصتی: کیا؟ طبر

در مسائل اصول، حکم باعث ردی خود آن مفروضه است که حرج این عت باشد به عت چنین دانستیم

اصول و خود و ربطی به عت ندارد، نه اشک بگوید حرج این عت قیّم بود اصول هست بلکه این را از آن

تایید پیدا کرده شده و خود حرج قیّم را از این منفر است، این عت هم سیاه اصول است پس

ص) مانت کاس میگویند که از من که سنت را این چنین خلق و ساخت است نه توانم تبدیل هر سنتی ...
 ج) [عشرت و صحبت و درتیر است و قبول کرد و بازگشت این را به همان (دور داشت که سینه سنت با به دست]

قیاس : از (اعم) به (اخص)
 استقلال : از اخص به اعم
 تمثيل : از مساوی به مساوی
 همیشه در سید مکرر

الاستقراء
 شیهه
 ۱۰ اصلاحات ریاضی و هندسه

~~3D points [...]~~

{ points3D [...][...][...]
 points2D [...][...]
 lines [...][...]
 pages [...][...] ...

فان هذه المكتبة من
 كتابها محمد زاهد المصنف
 فخره لعل طالب العلم التوفيق في طلبه
 وصل على نبينا وخلفته
 العبد المذنب
 محمد بن عبد الله
 ۱۴۱۹